

بجٹی دربارهٔ قصص قرآن*

هادی قابل

سابقه تاریخی قصه

نظریه پردازان برآند دیرسال ترین انیس آدمی، «قصه» است. داستان مونس تنهایی ها، وحشتها و اضطرابهای روحی انسانی است. به وسیله قصه است که انسان اضطراب روحی و روانی خود را فرو نشانده میان خود و عالم طبیعت و ماوراء طبیعت، ارتباط و اتصال برقرار می کند.

شاید بتوان قدم فراتر گذارد و ادعا کرد علاقه انسان به قصه علاقه ای فطری است. از همین رهگذر است که کودکان بیش از همه به قصه علاقه نشان می دهند تا آنجا که برای آرامش روانی آنان در هنگام استراحت و خواب نیز باید قصه گفت.

در مورد منشأ توجه انسان به قصه می توان گفت انسان در طول تاریخ، و درگذر زندگی، به پدیده هایی برخورد می کرد، پاره ای از این پدیده ها را با حواس و قوای خود درک می کرد و آنها را معلول عواملی مشخص می یافت و می شناخت؛ لیکن پاره ای دیگر برای او قابل لمس و درک نبودند و از راز و رمز پیدایش آن اطلاعی حاصل نمی کرد. لذا صورتهای گوناگونی به عنوان علت و رمز پیدایش آن پدیده ها در ذهن و خیال او نقش می بست. گاه این صورتهای خیالی و وهمی خود موجب به وجود آمدن عالمی هول انگیز می شد، به نحوی که انسان در چنین عالمی عاجز از درک اسرار و یا علل آن پدیده ها می گشت. حوادث و پدیده هائی همچون: ابر، باران، رعد و برق، باد، آتش، ماه،

* این مقاله نتیجه تحقیق نویسنده در پژوهشکده علوم قرآنی دارالعلم مفید می باشد.

ستارگان، خورشید، تاریکی، گیاه، حیوانات مخوف و ... شیء کوچک یا بزرگ، جاندار یا بی جان، متحرک یا ثابت، و ... این همه بخشی از مجموعه پدیده هائی است که نزد انسانهای اولیه مجهول بود و با حیرت و سرگردانی، ترس و اضطراب به آنها می نگریست. همانگونه که الآن نیز اگر ساکنان جنگلها و یا کوهستانهایی که ارتباطی با شهرها نداشته اند و از مظاهر تمدن اطلاعی ندارند به شهر آیند و قطارهای برقی با سرعتهای زیاد، هواپیما، ابزار جنگی مدرن و ... را ببینند وحشت می کنند و از تماس با آنها پرهیز دارند حتی گاه از مواجهه با آن می گریزند.

انسانهای اولیه در جستجوی دستهای قوی و قدرتمندی برای استمداد از آنها در یافتن توجیه پدیده های ناشناخته بودند. این مجهولات سرچشمه وسوسه ها و دغدغه ها، خیال بافیها و اوهام او شده که با حکایت و روایت آنها برای دیگران افسانه های فراوانی به وجود آمد که در خواب و بیداری با آنها می زیست. اگر بگوئیم نخستین هم نشین و همدل انسان در زندگی قصه و افسانه بوده است، سخنی مبالغه آمیز نیست. همچنین می توان گفت این قصه ها، خیالات و اوهام، بزرگترین نیروی محرکه انسان برای بکار گرفتن زبان و استفاده از حروف و کلمات بوده، تا هراسهای درونی و اضطرابهای روانی خویش را به نمایش بگذارد.

آنچه بر زبان انسان آن روز آمده، امروزه قصه، حکایت، افسانه (اسطوره) خوانده می شود که تاریخ برخی از آنها را برای ما حفظ و نقل کرده است. انسان اولیه تا آنجا که می توانست آنچه در ذهن و خیال خود داشت در قالب الفاظ و کلماتی برای هموعان خود بیان می کرد، و اگر واژه های مناسبی نمی یافت تا آنچه را در ذهن و خیال دارد بیان کند، ناگزیر آن را در سینه نگاه می داشت، و برای آرامش روح و روان خویش به: بخورها، قربانی ها، دعاها، حرکتها، رقصها، جادو و ... پناه می برد، به این امید که بتواند خود را از رنج درونی غیر قابل بیان خود برهاند. گاه نیز به امید رسیدن به خیر و یا دفع شری به این اعمال (بخور، تعاویذ، دعاها، رقص و ...) پناه می برد. از همین نقطه و از خلال همین دیدگاه، عقائد خرافی، پرستش خدایان متعدد، اعتقاد به سعد و نحس و ... به وجود آمده است. به عنوان مؤید می توان قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و شکل گیری اعتقاد او به مبدأ جهان هستی را آورد. هنگامی که ستاره، ماه و خورشید را دید گفت این خدای من است. و در پی غروب هر یک می گفت این نمی تواند خدای من باشد. و در نهایت به مبدأ جهان هستی رسید و گفت: «انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین» (انعام / ۷۹) اینکه نخست ستاره و سپس ماه و خورشید توجه ابراهیم را جلب می کنند، بدین خاطر است که در ابتدای امر این پدیده ها در نظرش بزرگ و موجوداتی برتر از سایر موجودات جلوه کرد، و یا چون اقوام و مللی را معتقد به آنها یافت، روی بدانها نمود لیکن چون ضعف آنها (از بین رفتن و ناپدید شدن را) مشاهده کرد به این

حقیقت واقف شد که آنها قادر به ادامه وجود خود نیستند، پس چگونه می‌توانند معطی وجود به غیر خود باشند، لذا به ذات لا یتناهی ایمان آورد و به توحید خالص دست یافت. عقاید، پرستش‌ها و قصه‌های خرافی و... همه از جهل انسان به اسباب، علل و عوامل جهان طبیعت ناشی شده است. چون آدمی موجودی جستجوگر است، همیشه در پی کسب معرفت و شناخت پیرامون جهان اطراف خود بوده است حال اگر می‌توانست علل و عوامل اشیا و رابطه آنها با یکدیگر را بشناسد، آرامشی روحی و روانی می‌یافت، و اگر نمی‌توانست، به قوای غیبی مانند: جن، غول و ارواح و... معتقد می‌شد و برای دفع خطر و جلب رضایت آنها به: بخور، تعاویذ، دعاها، رقص و... پناه می‌برد. بنابراین عمر قصه دیرینگی تاریخ انسان است. و در گذر تاریخ، قصه، گونه‌های مختلفی از جهت معنی و مبنا پیدا کرده است. امروزه قصه در فرهنگ جوامع بشری نقش اساسی دارد و یکی از ارکان مهم در فرهنگ هر ملت است.

موارد کار برد واژه قصص

کار برد واژه «قصص» و مشتقات آنرا در دو بخش (لغت و قرآن) بررسی می‌کنیم.

الف: کار برد واژه قصص در لغت:

از بررسی آراء اهل لغت^۱ استفاده می‌شود واژه قصص و مشتقات آن در هفت

معنای ذیل بکار رفته است:

۱- تتبع اثر = پیگیری، جستجو، به دست آوردن نشانه‌ای.

۲- بیان = نقل واضح و آشکار.

۳- حدیث = روایت یک حادثه یا سخن.

۴- خبر = خبر دادن، آگاه‌اندن به چیزی.

۵- امر = حادثه، واقعه، سرگذشت.

۶- التی تکتب = چیزهای نوشته شده.

۷- قول = گفتن، سخن از چیزی به میان آوردن.

ب: کار برد واژه قصص در قرآن:

قرآن مجید واژه قصص و مشتقات آن را در ۲۶ مورد به کار برده است. از تتبع در

تفاسیر، فرهنگنامه‌های قرآنی و استشهداد اهل لغت، استعمال واژه قصص و سایر مشتقات

آن در معانی ذیل محرز است:

۱- تتبع اثر = پی گیری، جستجو، تعقیب: قوله تعالی «وقالت لاخته قصیه»

۱- صحاح، ج ۳، ص ۱۵۱؛ معجم مقابیس اللغة، ج ۵، ص ۱۱؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۷۴؛

قاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۲۵؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۰۰۵؛ تاج العروس، ج ۱۸، ص

قصص (۱۱/۱) ای تتبعی اثره.^۲

۲- بیان = نقل واضح و آشکار: قوله تعالى ﴿نحن نقص عليك احسن القصص﴾ (یوسف/۱۲) ای نبیان لک احسن البیان^۳ یا، نحن نقص عليك احسن الاقصاص، ای ابداع اسلوب واحسن طريقة واعجب نظم (فی البیان) ویا به معنای: نحن نقص عليك احسن ما يقص من الاحاديث فی بابہ^۴

۳- حدیث = روایت: قوله تعالى: ﴿لا نقصص رؤياك على اخوتك﴾ (یوسف/۵) هر من قصصت الرؤيا على فلان، اخبرته بها، والمعنى، ای لا تروی رؤياك. اقتصصت الحديث، رويته على وجهه^۵ وقوله تعالى: ﴿لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب﴾ (یوسف/۱۱۱) ای فی روایة اخبارهم^۶

۴- خبر = خبر دادن، آگاهانندن: قوله تعالى: ﴿فلما جاءه وقص عليه القصص قال لاتخف﴾ (قصص/۲۵) ويقال قص عليه القصص؛ روى الاخبار.^۷

۵- امر = حادثه، واقعه، سرگذشت: قوله تعالى: ﴿فارتدا على آثارهما قصصا﴾ (كهف/۶۴) القصص تتبع الامر.^۸

۶- قول = گفتار، سخن از چیزی به میان آوردن: قوله تعالى: ﴿ان الحكم الا لله يقص الحق﴾ (انعام/۵۷) ای يقول الحق^۹

بنا بر این می توان گفت کار برد واژه قصص در قرآن کریم همان کار برد در نزد اهل لغت است و تفاوت زیادی در بین نیست.

قصه در اصطلاح

منهوم اصطلاحی «قصه» با معنای لغوی چنان نزدیک است که شاید بتوان گفت در هر دو مورد به یک معنا بکار می رود. کامل حسن المحامی قصه را این گونه تعریف کرده است: «قصه وسیله ای است برای بیان زندگی، یا قطعه ای از زندگی که شامل یک یا چند حادثه مرتبط با هم است. هر قصه ای بایستی آغاز و انجامی داشته باشد»^{۱۰}

۲- تاج العروس، ج ۱۸، ص ۹۸؛ مجمع البحرين، ج ۴، ص ۱۸۱؛ معجم الفاظ القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۹۹؛ قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۷۷.

۳- تاج العروس، ج ۱۸، ص ۱۰۰؛ قاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۲۵.

۴- مجمع البحرين، ج ۴، ص ۱۷۹.

۵- همان، ج ۴، ص ۱۸۱.

۶- معجم الفاظ القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۹۹.

۷- همان. مجمع البحرين، ج ۴، ص ۱۸۱؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۷۴؛ قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۷۷.

۸- مجمع البحرين، ج ۴، ص ۱۸۰؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۰۰۵؛ صحاح، ج ۳، ص ۱۰۵۱.

۹- همان، ج ۴، ص ۱۷۹.

۱۰- المحامی، کامل حسن. القرآن والقصة الحديثة، ص ۹.

عبدالکریم خطیب در توضیح مفهوم قصه چنین آورده است:

«هنگامی که به معنای لغوی قصه توجه می‌کنیم می‌بینیم با مفهوم قرآنی آن تناسب دارد. قصه مشتق از القصص است که به معنای تتبع الاثر «پیگیری و تعقیب یک جریان» است. خداوند در قرآن فرموده است: و قالت لاخته قصیه... ای تتبعی آثاره... علی ما انتهی الیه امره. قصه‌های قرآن در جستجوی حوادث و وقایع گذشته است و آنها را بر اساس آنچه که در نظر دارد بیان می‌کند، به همین جهت می‌بینیم خبرهایی که قرآن با نام قصه (از سرگذشت پیشینیان) می‌آورد، در معنا و مفهوم کلی خبر (نبأ) جای می‌گیرد.^{۱۱} فروغ اللغه «قصه» را چنین تعریف می‌کند:

«فرق قصه و حدیث آنکه، قصه درازتر از حدیث بود و از حال گذشتگان حکایت می‌کند، «نحن نقص عليك احسن القصص» و اصل قصه در عربیت، پیروی از شیء است و چون در قصه برخی از حکایات دنبال دیگر است، قصه گویند.»^{۱۲}

قصه فنی چیست؟

هنگامی که از قصه فنی سخن به میان می‌آید، مقصود قصه‌هایی است که در ادبیات هر ملتی رایج است و به صورت سرگذشت، رمان و یا افسانه‌های ملی (مانند شاهنامه فردوسی) می‌باشد. از آنجا که بحث ما در باره قصه‌های قرآن است، و اینکه آیا از نوع قصه‌های فنی است یا غیر آن، نخست به تعریف قصه فنی از منظر نویسندگان عرب می‌پردازیم، آنگاه با مقایسه قصه‌های قرآن و نظریه‌های مطرح شده درباره آن به سؤال فوق پاسخ می‌گوئیم.

- ۱- عبدالکریم خطیب از نویسندگان مصری قصه فنی را چنین تعریف می‌کند:
«در قصه فنی (گذشته و حال) فقط به واقعیات تاریخ اکتفا نمی‌شود بلکه تاکید عمده بر عنصر خیال است. نویسنده قصه با قوه خیال خود حوادث را به شکل دلخواه در آورده و شکل و صورت یک واقعه و حادثه را تغییر می‌دهد.»^{۱۳}
- ۲- بکری شیخ امین می‌گوید:

«فن در لغت به معنای نوع آمده است. جمع آن فنون به معنای آن انواع، و افانین به معنای اسالیب (روشها) است که، در کلام (سخن) و راههای بیانی آن اطلاق می‌شود.» وی سپس از دیدگاه بعضی نویسندگان، قصه فنی را چنین تعریف می‌کند: «قصه فنی جایگاه عرضه اندیشه‌ای است که در

۱۱- خطیب، عبدالکریم. القصص القرآن فی منطوقه و مفهومه، ص ۳۴.

۱۲- سجادی، سید جعفر. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۴۸۷ به نقل از فروغ اللغه ص ۲۹.

۱۳- خطیب، عبدالکریم. القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۳۹.

خیال نویسندگان گذشته است یا محلی برای ثبت چهره‌ای که در ذهن او نقش بسته است. و یا وسیله‌ای برای انتشار عواطف درونیش، که نویسنده اراده کرده است این موارد را در قالب کلام (سخن) ارائه دهد تا به این وسیله ذهن خوانندگان را تسخیر کند به گونه‌ای که خود تحت تاثیر و جذب آن قرار گرفته مخاطب خود را نیز تحت تاثیر قرار دهد.^{۱۴}

۳- محمد احمد خلف الله در تعریف قصه فنی می‌گوید:

«علماء لغت در تعریف قصه به مطالبی مبهم و ناقص اشاره کرده‌اند. مفسران هم علاوه بر آنچه اهل لغت گفته‌اند، سخن از وجود قصه دینی در قرآن به میان آورده‌اند.

لیکن هیچ یک مفهوم اصلی و رایج قصه را بیان نکرده‌اند. قصه فنی «ادبی» عبارت است از: حاصل و نتیجه تخیلات نویسنده (قصه پرداز) نسبت به حوادث و وقایعی که توسط قهرمان قصه انجام پذیرفته است. حال آنکه قهرمان قصه وجود خارجی نداشته است (قهرمان ساختگی است) یا واقعه‌ای که قهرمان آن وجود خارجی داشته است، اما چنین حادثه و واقعه‌ای اتفاق نیفتاده است (واقعه ساختگی است) یا این حادثه و واقعه برای آن قهرمان اتفاق افتاده است لیکن نه به این شکل که بیان شده است، بلکه تنظیم این قصه و واقعه از نویسنده است. او با دست بردن، پس و پیش کردن، کم و زیاد کردن حوادث یا مبالغه در مورد قهرمان داستان به اندازه‌ای که او را از حالت یک شخصیت تاریخی خارج و در حد قهرمان افسانه‌ای و خیالی قرار می‌دهد تلاش در جهت ارائه یک اثر فنی دارد. (افسانه پرداخته ذهن و خیال نویسنده است) و مراد ما از قصه فنی در قرآن نیز همان است.^{۱۵}

حاصل تعریفهای قصه فنی این است که: در قصه فنی، عنصر تخیل نویسنده نقش اساسی را ایفا می‌کند. به عبارت روشتر می‌توان گفت: قصه فنی مولود تخیلات قصه پرداز است. اگر چه مواد اصلی آن را از طبیعت و یا تاریخ می‌گیرد. لکن قصه پرداز برای تحت تاثیر قراردادن مخاطبین خود سعی می‌کند با افزودن عجائب و غرائب و خلاف واقعا، قصه را در اوج هیجان قرار دهد.

به همین خاطر می‌بینیم قهرمانان اسطوره‌ای در چنین قصه‌هایی (که از آن تعبیر به افسانه می‌شود) دست به کارهای خارق العاده‌ای می‌زنند که انجام آن توسط یک انسان عادی امکان‌پذیر نیست.

اما قصه‌های قرآن، نه در موضوع و نه در روش ترسیم و بیان و نه در هدفها، و نه در عناصر تشکیل دهنده قصه، شباهتی به قصه‌های فنی رایج «قصه‌های تخیلی = افسانه =

۱۴- شیخ امین، بکری. التعمیر الفنی فی القرآن، ص ۲۱۵.

۱۵- خلف الله، محمد احمد. الفن القصصی فی القرآن، ص ۱۱۶.

اسطوره» ندارد. بلکه تفاوت‌های فراوانی در جهات گوناگون بین قصه‌های قرآن و قصه‌های فنی مشاهده می‌شود که در بحث‌های آینده خواهد آمد.

اصول و قواعد فن قصه نویسی «قصه فنی»

دانشمندان فن قصه «در قصه فنی» سه اصل اساسی را لازم شمرده‌اند:

- ۱- موضوع قصه: که عبارت از عنوان اصلی و کلی یک قصه است مثلاً (موضوع: جنگ، زندگی انسانها، حیوانات، وقایع و حوادث طبیعی و...)
 - ۲- شخصیت‌های قصه: به عبارت دیگر قهرمانان قصه که از ابتدا تا انتها نقش و حضور او تعقیب می‌شود.
 - ۳- محور قصه: تعقیب هدف اساسی در یک قصه، به عبارت دیگر آنچه که یک قصه به مخاطب خود می‌خواهد القاء کند.
- برای هر یک از اصول سه گانه شرائطی را ذکر کرده‌اند و از انواع اختلالاتی که ممکن است موجب بهم خوردن چهار چوب فنی قصه شود سخن به میان آورده‌اند. بعضی دیگر برای قصه فنی به صورت مفصل قواعد و شرائطی بیان کرده‌اند. در اینجا قسمتی از آنها را مطرح می‌کنیم و تفصیل آن را به کتابهای ویژه قصه فنی وا می‌گذاریم.
- ۱- قصه بایستی دارای وحدت فنی باشد.
 - ۲- در قصه رعایت اشاره‌ها و کنایه‌ها ضروری است.
 - ۳- نویسنده باید به ذکر قهرمان و یا قهرمانان قصه توجه داشته باشد.
 - ۴- قصه باید دارای محتوی و هدف باشد.
 - ۵- نباید جنبه پند آموزی و حکمت آموزی قصه آشکار باشد.
 - ۶- قصه نباید از اصول تشویق خالی باشد.
 - ۷- قصه باید بسیار طبیعی بیان شود، نه سبک باشد «که از ارزش ساقط شود» و نه دشوار بیان شود «که پیچیدگی آن باعث سقوط از ارزش شود».^{۱۶}

آیا قصه‌های قرآن فنی است؟

قرآن کتاب هدایت، موعظه - پند و اندرز - و عبرت است. آنچه در این کتاب آمده است برای آشنا ساختن انسان با زندگی صحیح و ارائه راه و رسیدن به کمال است. قصه‌های قرآن یکی از ابزارهای هدایت و راهنمایی است، بنا بر این هدف تمامی قصه‌های قرآن هدایتگری و راهنمایی به کمال و پرهیز از سقوط است. از این رهگذر است که می‌بینیم قرآن هر قصه‌ای را به میزان بهره برداری در هدف منظور بیان می‌کند، و از ذکر جزئیات و مطالب غیر مربوط به مقصود و تطویل در کلام پرهیز می‌کند.

حال سخن این است که آیا قصه‌های قرآن در زمره قصه‌های «فنی ادبی» است؟ یا

۱۶- علوم القرآن. ص ۱۵۸.

چهار چوبی خاص خود دارد، و در قالب قصه های فنی ادبی رایج نمی گنجد. هر یک از این دو نظریه طرفدارانی دارد.

نظریه اول: فنی بودن قصه های قرآن

برخی از دانشمندان علوم قرآنی خصوصاً آن دسته از افرادی که به مقوله قصه در قرآن پرداخته اند معتقدند قصه های قرآن همچون سایر قصه های رایج از نوع قصه های فنی ادبی است. اینان می گویند: با یک بررسی کارشناسانه متوجه می شویم که قصه های قرآن از عناصر و اصول قصه های فنی برخوردار است. اما چون بسیاری از افراد شناخت لازم از قصه های فنی و اصول و قواعد آن ندارند، از آن طرف نسبت به قصه های قرآن نیز شناخت لازم را نیافته اند، بین این دو تفاوت قائل شده اند.

اگر به این گروه اشکال شود لازمه سخن شما، اعتقاد به وجود خرافه و خیال پردازی در قصه های قرآن است و التزام به چنین عقیده ای مفاسد دیگری را در پی دارد. پاسخ می گویند نه تنها اشکالی ندارد بلکه این یکی از معجزه های قرآن است که در فن قصه نویسی نیز وارد شده است، و همچون سایر قصه ها از عنصر خیال و وهم در پردازش قصه استفاده کرده است. امین الخولوی، شیخ شلتوت، محمد احمد خلف الله طرفدار این نظریه هستند که برای آشنایی بیشتر با عقیده آنان سخنانشان را نقل می کنیم:

۱- شیخ امین الخولوی معتقد است که هر حادثه و واقعه ای را می توان به یکی از دو

شکل زیر بیان کرد: ۱- بیان تاریخی - واقعی ۲- بیان فنی ادبی - تخیلی

قرآن برای بیان سرگذشت پیشینیان از روش دوم (فنی) استفاده کرده است. این، در قصه های قرآن کاملاً روشن و محسوس است. لذا مشاهده می کنیم که در قصه های قرآن از روی قصد؛ نسبت به مشخص ساختن زمان و مکان یک حادثه و یا ذکر اسامی شخصیتها و افرادی که عاداتاً بایستی در قضیه تاریخی ذکر شود؛ اخلال وارد می کند و آنها را ذکر نمی کند. چون روش بیان قصه های قرآن فنی است. وی سپس می گوید:

«وعلى هذا الاساس يستطیع المثقف الراقى حين يتدین ان يعتقد فى تسليم

مطمئن بحديث القرآن الفنى فى قصصه.»^{۱۷}

بر این اساس هر شخص با فراسمت و روشن تدبیری با اطمینان می تواند به این اعتقاد بگراید که قرآن قصه هایش فنی است.

۲- شیخ شلتوت: در بحث امثال قرآن «که یک قسم از اقسام قصه های قرآن است (قصه تمثیلی)» بر آن است که در امثال قرآن گاهی از حوادث و وقایعی سخن گفته می شود که هم اصل حادثه و هم شخصیت آن، یا یکی از آنها ساختگی است؛ و در تاریخ سابقه ای نداشته است. و گاهی ممکن است از وقایع تاریخی گذشته که تحقق خارجی

داشته است سخن گوید و تصویری ارائه کند.^{۱۸}

۳- محمد احمد خلف الله: در کتاب «الفن القصصی فی القرآن» که ویژه همین مبحث نگاشته، معتقد است قصه های قرآن در یکی از سه قالب زیر است:

۱- قصه تاریخی: مانند قصه موسی، عیسی، ابراهیم و... که بر محور وقایع و شخصیت‌های تاریخی دور می‌زند.

۲- قصه تمثیلی: مانند قصه دو مرد، قصه دو باغ و... که لازم نیست حتما قصه‌ها از وقایع حقیقی باشد بلکه ممکن است به صورت فرضی و خیالی نقل شود.

۳- قصه اسطوره‌ای: که بر یکی از اساطیر - افسانه‌ها - بنا نهاده شده است. و در این گونه قصه‌ها عنصر اسطوره‌ای بذاته مقصود نیست بلکه به عنوان وسیله و ابزار برای بیان مقصود آورده می‌شود. سپس می‌گوید: ما هر گاه سخن از قصه می‌گوئیم، مقصودمان همان کار ادبی است که نتیجه تخیلات قصه پرداز است. و مراد از قصه در عرصه ادبیات همین است. و مقصود ما نیز در درسهایمان «قصص فنی در قرآن کریم» همین است.^{۱۹}

نظریه دوم: فنی نبودن قصه های قرآن

بسیاری از دانشمندان علوم قرآن و متخصصان فن نگارش قصه و مفسران بر این باورند که قصه های قرآن در چهار چوب قصه های فنی ادبی رایج قرار نمی‌گیرد، بلکه سبک خاص خود را دارد. و به عبارت دیگر قصه ها با شیوه ای خاص تنظیم شده است که در سایر قصه ها کمتر یافت می‌شود. و اگر بپذیریم قصه های قرآن از نوع قصه های فنی ادبی است، پذیرفته ایم در قرآن تخیلات، و همیات و خرافات بکار گرفته شده است و این سخن باطل و پوچی است. ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ (فصلت/ ۲۴)

اولا: تمامی قصه هایی که در قرآن آمده است «چه قصه های تاریخی و چه قصه های تمثیلی» روایت عین واقعه ای است که تحقق خارجی داشته است و چون قصد قرآن بیان تاریخ و «تاریخ نویسی» نیست بلکه تاریخ وقایع را به منظور موعظه، پند و عبرت ذکر می‌کند از ذکر جزئیات یک حادثه «زمان یا مکان و گاه حتی نام شخصیت» صرف نظر می‌کند.

ثانیا: توهم و خیال در جایی است که گوینده و یا نویسنده از بیان واقعه و حادثه ای حقیقی ناتوان باشد و یا از وقوع چنین حادثه ای اطلاع نداشته باشد به همین جهت به قوه تخیل و توهم خود پناه می‌برد. و این امر نسبت به قرآن مجید که کتاب وحی و سخن خدای حکیم و خبیر است مفهوم ندارد. زیرا ذات احدیت پروردگار از این گونه صفات منفی (و هم و خیال) منزّه است او قادر مطلق است و عجز در او راه ندارد.

ثالثا: لازمه اعتقاد به چنین نظریه ای پذیرش اصل «هدف وسیله را توجیه می‌کند» (الغایات تبرر المبادی) می‌باشد. زیرا به نظر آقایان خداوند برای بیان هدف و رساندن

۱۸- همان ص ۱۰۲.

۱۹- خلف الله، محمد احمد. الفن القصصی فی القرآن، ص ۱۱۶.

بندگانش به سعادت و کمال از وسیله ای استفاده نموده است که واقعی نیست، خیالی و وهمی است، خرافه و باطل است. این اعتقاد با روح اسلام و تعالیم آن سازگار نیست. چگونه ممکن است خداوند بندگان را به صداقت، امانت، صراط مستقیم حق، عدالت و ... دعوت کند؛ و خود از وسیله ای مخالف آن استفاده کند در این قسمت به همین مقدار اکتفا می کنیم و پاسخ مفصل را در بحث شبهه اسطوره در قرآن خواهیم آورد.^{۲۰} در این قسمت برای روشنتر شدن بحث برخی از سخنان گروه دوم را می آوریم.

۱- عبدالله محمود شحاته بر آن است که قصه در قرآن کریم یکی از وسائل و ابزاری است که در جهت بیان هدفهای عالی دینی از آن بهره گرفته شده است؛ نه یک عمل فنی، و مستقل از سایر وسائل قرآن همان گونه که قصه فنی در موضوع و روش بیان و جریان حوادث عمل می کند و قرآن پیش از آنکه وصف دیگری داشته باشد (کتاب قصه یا ...) کتاب دعوت و هدایت است و قصه یکی از ابزارهای رساندن دعوت قرآن و تحکیم آن است.^{۲۱}

۲- سید قطب معتقد است قصه های قرآن برای بیان هدفهای عالی دینی آورده شده و در قالب قصه فنی رایج قرار نمی گیرد، بلکه از خصوصیت فنی ویژه خود برخوردار است لیکن این توجه به هدفهای دینی مانع از آن نیست که جنبه های فنی آن در ارائه قصه آشکار شود. آنگاه سید قطب در نفی فنی بودن قصه های قرآن از نوع فن رایج در قصه های تخیلی افسانه ای می گوید:

«هرگز در ذهن من نگذشته است که مقصود از فنی نسبت به قرآن کریم، به معنای ساختگی و اختراعی باشد، یا قائم به مجرد خیال باشد، زیرا در طول دوران تدریس علوم قرآن هرگز به چنین فهم یا تأویلی قائل نبوده ام.»^{۲۲}

۳- محمد ناجی مشرح: ضمن تعریف قصه فنی (که پیش از این گذشت) می گوید:

«قرآن از آن که قصه هایش در ردیف قصه فنی ادبی قرار گیرد منزّه است، همان گونه که بعضی از نویسندگان آورده اند: قصه فنی جایگاهی است برای طرح اندیشه ای که در خیال نویسنده گذشته است یا ثبت صورتی - چهره ای - که در صفحه خیال او نقش بسته، و یا انتشار عواطف درونی نویسنده که می خواهد در قالب کلمات آنها را بیان کند و در ذهن خوانندگان (و شنوندگان) خود جای دهد، تا آنان را همچون خود تحت تاثیر خیالها و اوهام قرار دهد.»

آنگاه به بیان اصول و شرائط قصه های فنی پرداخته و با نفی وجود چنین شرایطی در قصه های قرآن می گوید:

۲۰- بحث (قرآن و افسانه های پیشینیان) خود موضوع بحثی مستقل از نگارنده است که انشاء ... در شماره های آتی مجله به چاپ می رسد.

۲۱- شحاته، عبدالله محمود. علوم القرآن، ص ۱۵۸.

۲۲- سید قطب. التصوير الفنی فی القرآن، ص ۱۱۷ و ۲۲۵.

«قصه‌های قرآن در چهارچوب مفهوم قصه فنی و قواعد آن قرار نمی‌گیرد، اگر ما قصه‌های قرآن را به بررسی کامل بشنیم، می‌یابیم که بسیاری از (اگر نگوئیم تمام) آنها از شرایط و حدود قصه‌های فنی که اکثر ناقدان آورده‌اند، خارج می‌شوند. و هرگز قصه‌های قرآن تسلیم مقیاسهای بشری نمی‌شود.»
وی با الهام از کلام سید قطب به نوعی فن ویژه قرآن قائل است که در خصوص روش بیان، زیبایی در ارائه، طرح وقایع حقیقی، توانائی در زنده نمودن حادثه و مهارت ویژه قرآن در طرح قصه‌ها مشاهده می‌شود.^{۲۳}

عناصر قصه در قرآن:

هر قصه حاصل سازمان یافتن مجموعه‌ای از عناصر است که نویسنده را به هدف خود می‌رسانند استفاده از عناصر گوناگون و شدت و ضعف بکارگیری هر یک از این عناصر بستگی به هدف غائی قصه دارد. در قصه‌های قرآن نیز عناصری بکار گرفته می‌شود که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- قالب و مضمون: یعنی آنچه را عرضه می‌دارد، در قالبی قرار می‌دهد و دارای مضمونی است به گونه‌ای که گویا آن حادثه و واقعه تاریخی (مورد نقل) را در مقابل دیدگان ما حاضر می‌کند، یا ما را به دیدن آن می‌برد. مانند مشاهده صحنه جنگ، زندگی، شکست یا پیروزی و... که یک ناظر آن را می‌بیند و یا می‌توان گفت مانند دیدن فیلم یک حادثه است.
۲- روش عرضه قصه: در هر قصه نویسنده یا گوینده گاه خود از سوی شخصیتها و از زبان آنها سخن می‌گوید (مثلا می‌گوید: علی گفت) و گاه شخصیتها و قهرمانان قصه را در مقام حضور قرار می‌دهد، و آنان خود می‌گویند و عمل می‌کنند. در صورت اول شخصیت نویسنده است که در داستان حضور دارد و نقل کننده ماجرا است، و در صورت دوم شخصیت نویسنده مخفی است و شخصیتهای قصه خود ماجرا را به پیش می‌برند. قرآن کریم از روش اول استفاده می‌کند؛ یعنی از اخبار و سرگذشت پیشینیان روایت می‌کند در حالی که شخصیتهای آن در گذر زمان از بین رفته‌اند و دوره زندگی آنان پایان یافته، لیکن نقل تاریخ آنان به شکلی است که گویا الان حاضرند و خواننده مطالب را از زبان آنها می‌شنود.

۳- زمان: از عناصر مهم در قصه عنصر زمان است که بالحاظ نکردن آن، قصه درختی بی ریشه است پس زمان در رشد و پرورش و انسجام قصه نقش اساسی دارد. استفاده از زمان و میزان آن تابع قانون خاصی نیست، بلکه به عهده نویسنده یا گوینده قصه است که به میزان احتیاج از آن بهره می‌گیرد. زمان در قصه‌های قرآن به عنوان دستی که حامل حادثه‌ها و حرکت دهنده آنها است نگریسته شده و از آن بهره برداری شده است.

۲۳- مشرح محمد ناجی. الافاق الفنیة القرآنیة، ص ۱۴.

۴- مکان: همان گونه که زمان در قصه نقش اساسی دارد، مکان هم از جایگاهی ویژه برخوردار است. زمان باعث فراهم آمدن حرکت حوادث و نظم خطوط آن می شود و مکان ظرف و جایگاه وقوع حوادث و وقایعی است که زمان حامل آن است.

۵- نامها و نامگذاریها: از عناصر بسیار مهم دیگر در یک قصه، نام شخصیت‌های قصه و یا نامگذاری حادثه‌ها است. به گونه‌ای که شنونده و خواننده قهرمان داستان را چهره‌ای زنده و حقیقی می بیند، این امر گاهی با آوردن اسم به تنهایی و گاه با آوردن اسم و صفات برجسته شخصیت صورت می گیرد. در قصه‌های ادبی و فنی، چون قهرمان داستان خیالی و ساخته ذهن و خیال نویسنده است، قصه پرداز در جستجوی شناخت نام اصلی و ویژگیهای او بر نمی آید بلکه قصه بر محور نامی مستعار آورده می شود. چون همه عناصر قصه‌های قرآن از حقایق خارجی (مانند مردم، اشیا، زمان، مکان) شکل می یابد و از هر گونه وهم و خیال به دور است برای هر یک از آنها وجود ذاتی و صفتی خاص و نامی مشخص و شناخته شده است به همین جهت است که قصه‌های قرآن متکی بر شخصیتها، و حوادث تاریخی حقیقی است که ممکن است پیش از قرآن در کتابهای مقدس، تورات و انجیل نیز آمده باشد و یا در میان مردم جامعه آن حادثه محفوظ مانده باشد. گاهی در قرآن از شخصیتها یا حوادثی سخن می رود که نام آنها ذکر نمی شود مانند داستان حضرت موسی علیه السلام^{۲۴} و مرد صالحی که (خضر) موسی از او آموزش خواست. و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمانش را مخفی می داشت تا بتواند موسی علیه السلام را یاری دهد^{۲۵} و یا کسی که به حضرت سلیمان گفت من قبل از آنکه چشم بر هم گذاری تخت بلقیس را می آورم.

و گاهی قرآن بعضی از شخصیتها را بدون ذکر هیچ مشخصه و صفتی می آورد و این قسم در امثال قرآن فراوان است مانند: «ضرب الله مثلا...» ﴿و رجلا فیه شرکاء متشاکسون و رجلا سلما...﴾ (زمر / ۲۹) «و ضرب الله مثلا رجلین...» ﴿احدهما ابکم لایقدر علی شیئی﴾ (نحل / ۷۶) «و ضرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة» ﴿نحل / ۱۱۲﴾ علت ذکر این گونه شخصیتها و یا جایگاههای ناشناخته این است که ضرورتی بر شناخت آنها نبوده است بلکه مقصود بیان اصل حادثه است که عمومیت دارد و شامل تمامی نمونه‌های آن می شود. و لذا مثل همیشه عام است و صلاحیت شمول بر جمیع افرادش - که در مورد مثل زده شده است - را دارد.

۶- زن و جایگاه آن در قصه‌های قرآنی: زن در زندگی بشری در همان جایگاه مرد قرار دارد. وظیفه و نقش او کمتر از وظیفه و نقش مرد نیست، مگر تفاوتی که به خلقت آنان بر می گردد؛ چه، خداوند متعال در وجود هر یک ویژگیهایی قرار داده، هر یک را بر کاری تواناتر از دیگری ساخته است. قرآن کریم از این دیدگاه به زن می نگرد و در احکام و تشریح، در اوامر و نواهی، و در آموزشها و توصیه هایش مرد و زن را توأماً مخاطب قرار

۲۴- کهف/ ۶۴.

۲۵- غافر/ ۲۸.

می دهد. و در احکامی که به اصل انسانی بر می گردد تفاوتی بین زن و مرد نیست. اگر چه نسبت به هر یک بر اساس قابلیت وجودی احکامی خاص را نیز دارد. در قصه های قرآنی چهره زن و جایگاه او کاملاً مشخص است به نحوی که می توان گفت یکی از عناصر اصلی در قصه های قرآنی است. همان گونه که در خصوص مردان قرآن از شخصیت های مثبت و منفی سخن می گوید در مورد زنان نیز این گونه است مثلاً در قرآن از زنان نیک این گونه یاد می شود: ﴿وَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فرعونَ اذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة و...﴾ (تحریم/ ۱۱) ﴿فجاءته احداهما تمشي على استحياء... قالت ان ابى يدعوك ليجزيك اجرما سقيت لنا﴾ (قصص/ ۲۵) ﴿واذكري في الكتاب مريم اذا انتبذت من اهلها مكانا شرقيا﴾ (مریم/ ۱۶)

و از زنان بد فرجام چنین می گوید: ﴿ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأت نوح وامرات لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا النار مع الداخلين﴾ (تحریم/ ۱۰) ﴿تبت يدا ابي لهب وتب ما اغنى... وامراته حمالة الحطب في جيدها حبل من مسد﴾ (تبت/ ۱-۵) بنابر این سخن از همسر فرعون، مادر موسی، همسر نوح، همسر لوط، همسر ابي لهب، ملکه سبا، مریم، همسر عزیز مصر، دختران شعيب و... در قصه های قرآن مجید برای ذکر نمونه های مثبت و منفی در حیات بشری است. تا این جنس هم (زنان) در زندگی رفتاری و اعتقادی خویش از مواعظ الهی بهره برند و از زندگی گذشتگان عبرت گیرند.

۷- معجزات و خوارق عادت (غیبی): یکی از عناصر ویژه قصه های قرآنی وجود معجزه و امور خارق العاده است که به واسطه قدرت لایزال الهی انجام می گیرد (این عنصر در قصه های فنی و ادبی یافت نمی شود، مگر به صورت تخیلی و غیر واقعی) مانند شکافته شدن نیل برای قوم موسی و عبور آنان به سلامت و غرق شدن فرعون و لشگریانش.

۸- نظم قرآنی: از دیگر ویژگی های قصه های قرآن، نظم خاص آنها است و این نظم خود معجزه ای الهی در این کتاب بزرگ است، که هم در کلمات آن و هم از جهت بلاغت و بیان و هم از جهات دیگر محسوس است. آیات دربردارنده قصه های قرآن با نظم خاصی آورده می شود و هر آیه آن گونه به پایان می رسد که محتوای آن در بیان قسمتی از واقعه و حادثه کامل است و اگر آیه ای در فاصله بیان واقعه می آید، یا جنبه موعظه و پند دهی دارد و یا بیان خلاصه واقعه است و یا اشاره به نتیجه و هدف است.

۹- حقائق آشکار و پنهان: در قصه های قرآنی برخی از حقیقت ها، هدفها آشکار و روشن است و برخی دیگر پوشیده و پنهان، آن قسم که پوشیده و پنهان است خود نیز بر دو قسم است ۱- برای عوام پوشیده و پنهان است لیکن خواص و اهل الذکر بدانها آگاهند^{۲۶}
۲- حقیقت های پنهانی است که هیچ کس جز ذات احدیت از آن آگاهی ندارد^{۲۷} و در پنهان

۲۶- فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون نحل/ ۴۳.

۲۷- و عنده مفاتيح الغیب التي لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها انعام/ ۵۹.

ماندن آن سری نهفته است. مانند قصه موسی و خضر علیه السلام که حقائق بر موسی پوشیده بود و بر خضر (اهل الذکر) آشکار. و یا وقتی سؤال از حقیقت روح می شود، پاسخ می آید: ﴿قل الروح من امر ربي﴾ (اسری/ ۸۵)

آنچه تاکنون آوردیم نمونه ای از عناصر اصلی در قصه های قرآن است. بدیهی است عناصر دیگری نیز وجود دارد که، به همین مقدار بسنده می کنیم.

اقسام قصه

صاحب نظران بر اساس قالب و نمود، قصه را به انواع ذیل تقسیم کرده اند:

۱- اقصوصه «قصه کوچک»: و آن قصه ای است که بر محور قطعه یا قطعاتی از زندگی شکل یافته است، لیکن ذرعین کوچک بودن باید از جهت مضمون و واقعه چهار چوب آن کامل باشد، و چون مجال کار برای نویسنده محدود است، لذا دقت و ارتکاز زیادی را می طلبد.

۲- قصه «حد وسط بین اقصوصه و روایت»: در این گونه قصه نویسنده بیشتر از مورد قبل به جزئیات قضیه می پردازد. بنا بر این طولانی شدن قصه و تفصیل حوادث ایرادی ندارد.

۳- روایت «قصه کامل»: نویسنده در این گونه قصه موضوع کاملی یا بیشتر از یک موضوع را تعقیب می کند که دربرگیرنده زندگی کامل یک یا چند قهرمان است. و شنونده یا خواننده قصه با زندگی قهرمان یا قهرمانان قصه در مراحل مختلف آن آشنا می شود.

۴- حکایت «بیان واقعه یا وقایعی»: نویسنده یا گوینده حکایت، در چهار چوب قواعد و قوانین فنی قصه محدود نمی شود بلکه تا جایی که واقعه حقیقی یا خیالی اقتضاء کند کلام را پیش می برد.^{۲۸}

قرآن در بیان قصه ها از تمامی روشهای چهار گانه استفاده کرده است، لیکن در تمام این موارد عنوان «قصه»، «مثل»، «نبأ» را به کار برده و از عناوین رایج در قصه های فنی «اقصوصه»، «قصه»، «روایه»، «حکایه» استفاده نکرده است. مثلاً قصه های ارمیا، ابراهیم و ذیح چهار پرنده، ماجرای ابی لهب و زرش و... را می توان از نمونه قصه های کوتاه قرآن ذکر کرد (اقصوصه). قصه های تولد موسی علیه السلام و چگونگی رشد وی و بر خورد با مرد قبطی، داستان ابراهیم و برخوردش با بت پرستان و شکستن بتان قصه هابیل و قابیل و مخاصمه آن دو، و... از نمونه قصه های متوسط قرآن ذکر کرد. (قصه)

قصه های خلقت آدم و سجده ملائکه و آزمایش آدم تا مرحله توبه، موسی علیه السلام و بازگشتش به سوی بنی اسرائیل و فرعون و برخورد با فرعون و سحره و ماجرای عبور از نیل، ماجرای یوسف و برادرانش تامقام عزیز مصر شدن و... از قصه های کامل قرآن است. (روایه) بیان چند قصه یا واقعه در یک سوره و پرداختن به مطالب جنبی آن را نیز می توان از نوع چهارم (حکایه) دانست.

انواع قصه در قرآن کریم

در قرآن مجید قصه‌ها به سه شکل بیان شده است:

۱- قصه‌های پیامبران: که در باره چگونگی دعوت قومشان، و معجزاتی که خداوند به آنها داده است، و موضع مخالفان و دشمنانشان، مراحل گوناگون دعوت، و سرانجام مؤمنان و تکذیب کنندگان را بیان می‌کند. مانند: قصه‌های نوح، ابراهیم، موسی و هارون، عیسی، محمد و سایر انبیاء الهی و مرسلین علیهم‌السلام.

۲- قصه‌های مربوط به اشخاص و یا حوادث پند آموز: که درباره اشخاصی که نبوت آنان ثابت نشده است و یا حوادث و وقایع پند آموز سخن می‌گوید. مانند: قصه قومی که هزاران نفر بوده و در حالت بیم از مرگ، از شهر و خانه شان بیرون رانده شدند، قصه طالوت و جالوت، فرزندان آدم، اصحاب کهف، ذی القرنین، قارون، اصحاب سبت، مریم، اصحاب اخدود، اصحاب فیل و مانند آنها.

۳- قصه‌های مربوط به دوران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: از حوادثی سخن می‌گوید که در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اتفاق افتاده است (چه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن حضور یا نقش داشته و یا حضور و نقشی نداشته است). مانند: قصه جنگ بدر و احد (سوره آل عمران) جنگ حنین و تبوک (سوره توبه) جنگ احزاب (سوره احزاب) جریان هجرت و معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مانند اینها.^{۲۹} محمد احمد خلف الله تقسیمی دیگر برای قصه قرآن ارائه می‌کند. وی که معتقد است قصه‌های قرآن فنی است و همچون سایر قصه‌های فنی از عنصر خیال هم در آنها استفاده شده است، می‌گوید:

مجموعه قصه‌های قرآن را می‌توان در سه دسته ذکر کرد:

۱- قصه‌های تاریخی: قصه‌هایی که رنگ و چهره تاریخی دارند، عبارتند از قصه‌هایی که بر محور شخصیت‌های تاریخی همچون پیامبران، و رسولان الهی، دور می‌زند. حوادث و وقایع در این گونه قصه‌ها تاریخی است که حقیقت دارد.

۲- قصه‌های تمثیلی: قصه‌هایی که رنگ تمثیل دارند، عبارتند از قصه‌هایی که برای توضیح و تفسیر و بیان یک مطلب آورده می‌شوند و لازم نیست که حوادث و وقایع یا شخصیت‌های این نوع قصه‌ها واقعی باشند بلکه می‌تواند فرضی و خیالی هم باشد.

۳- قصه‌های افسانه‌ای: قصه‌هایی که رنگ افسانه دارند، عبارتند از قصه‌هایی که بر پایه افسانه‌ای از افسانه‌ها استوار باشد. در این گونه قصه‌ها، افسانه بخودی خود مورد توجه و نظر نیست بلکه ابزار و وسیله‌ای است برای

۲۹- همان، ص ۹- ۱۵۸ مناع القطان؛ مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۶۰.

رسیدن به مقصود. (مثلاً تحقیق پیرامون یک موضوع علمی یا تفسیر و بیان یک امر موجود و یا شرح مسأله‌ای که درک آن برای خود انسان دشوار بوده است.^{۳۰})

آنچه آقای احمد خلف الله در تقسیم بندی خود آورده است، فقط بخش اول «قصه تاریخی» و بخش دوم «قصه تمثیلی» - البته تمثیلی که بر پایه واقعیت استوار باشد نه فرض و خیال - پذیرفته است. در قرآن مجید ما قصص تاریخی داریم مانند: قصه آدم، موسی، عیسی، نوح، ابراهیم، یوسف و ... و قصص تمثیلی هم داریم مانند: قصه دوباغ، قصه دو مرد که یکی لال بود، مثل منافقین و ... لکن قسم سوم «قصه افسانه‌ای - اسطوره‌ای» که محور بحث و محل اختلاف است، پذیرفته نیست. ایشان در کتاب خود (الفن القصصی فی القرآن) نتوانسته است حتی یک مورد به عنوان نمونه قصه اسطوره‌ای بیان کند. ما در بخش پاسخ به شبهه اسطوره در قرآن به صورت گسترده بحث خواهیم کرد. بنا بر این می‌توان به اعتباری قصه‌های قرآن را بر دو قسم تقسیم کرد:

- ۱- قصه‌های تاریخی: قرآن خود از آنها تعبیر به قصه و گاهی هم به نبأ (خبر) می‌کند.
- ۲- قصه‌های تمثیلی: قرآن از آنها تعبیر به امثال یا مثل می‌کند.

اگر چه قسم دوم (قصه تمثیلی) در واقع تحت همان عنوان قصه‌های تاریخی قرار می‌گیرد - زیرا در گذشته گفتیم که مثل حاکی از واقعیتی تاریخی است - لیکن خود آن حادثه یا شخصیت‌های آن مورد نظر نبوده است بلکه حاصل و نتیجه آن مشابهتی با وضع موجود داشته، لذا به منظور پند دهنی و آموزش برای حال و آینده مثل را می‌آورد؛ بنابراین چون این قسم از قصه‌ها از حالت بیان یک واقعه تاریخی خارج شده به شکل مثل بیان گردیده است.

اهداف قصه در قرآن

قرآن مجید در بیان قصه‌ها، هدفهای عالی را تعقیب می‌کند، همانگونه که تمامی قصه‌ها و داستانها تعقیب کننده هدف و غرضی هستند.

در قصه‌های قرآن فقط اهداف دینی مورد توجه است. به عبارت دیگر قصه‌های قرآن ابزاری برای دین باور کردن انسانها است. هدفها و غرضهایی که در قصه‌های قرآن است به فزونی اهداف و اغراض خود قرآن است. یعنی همان گونه که قرآن از موضوعات گوناگون بحث می‌کند و هدفهای گوناگونی را تعقیب می‌کند، اما هدف نهایی همان دین باوری و پرستش خدای یگانه است، قصه‌های قرآن نیز موضوعات و هدفهای گوناگونی را تعقیب می‌کنند.

- ۱- اثبات وحی و رسالت: یعنی دینی که پیامبر برای مردم می‌آورد، با وحی از جانب پروردگار است. پیامبران، آورنده دین و شریعت از جانب او هستند: ﴿تلك من انباء الغيب

۳۰- خلف الله، محمد احمد. الفن القصصی فی القرآن، ص ۱۱۶.

نوحیه الیک ﴿آل عمران ۴۴ /﴾ «وما یطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی﴾ (نجم ۳ / ۴-)
 ۲- وحدت ادیان آسمانی (الهی): دین از جانب خداوند است (از نوح تا خاتم
 الانبیاء ﷺ و مؤمنان در هر دین امت واحده هستند، و خدای یگانه پروردگار همه آنها
 است. لذا می بینیم اکثراً در قرآن مجید قصه انبیاء ﷺ در یک سوره با هم می آید و شاید
 ذکر بسیاری از انبیاء در یک سوره تأییدی بر همین هدف باشد:

مثلاً در سوره انبیاء آمده است: ﴿ولقد آتینا موسی وهارون الفرقان و ضیاء و ذکرآ للمتقین،
 الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون﴾ (انبیاء/ ۴۸) ﴿ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل
 و کننا به عالمین﴾ (انبیاء/ ۵۱) ﴿ولولوا آتیناه حکماً و علماً و نجیناه من القرية التي كانت تعمل الخبائث﴾
 (انبیاء/ ۷۴) و به همین ترتیب از انبیا دیگر (نوح، ایوب، اسماعیل، ادریس، زکریا، سخن
 به میان می آید و نهایتاً می فرماید ﴿ان هذه امتکم امة واحده وانا ربکم فاعبدون﴾ (انبیاء/ ۹۲)

۳- بیان هدف از دعوت پیامبران ﷺ: هدف انبیاء الهی یکی بوده است و آن دعوت
 به پرستش و اعتقاد به خدای یگانه است، در سوره اعراف می خوانیم: ﴿ولقد ارسلنا نوحا
 الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره﴾ (اعراف/ ۵۹) ﴿والی عاد اخاهم هوداً، قال یا
 قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره﴾ (اعراف/ ۶۵) ﴿والی ثمود اخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما
 لکم من اله غیره﴾ (اعراف/ ۷۳) ﴿والی مدین اخاهم شعیباً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره﴾
 (اعراف/ ۸۵) و اصل توحید یکی از اصول متشکک تمامی ادیان الهی است که انبیاء به سوی
 آن مردم را دعوت کرده اند.

۴- موضع امتها در مقابل پیامبران: یکی دیگر از هدفهای قصص قرآن بیان
 موضعگیری امت هر پیامبر است. باز هم در این اصل می بینیم «چه آنتهایی که موضع منفی
 داشته اند و چه آنتهایی که موضع مثبت داشته اند و ایمان آورده اند» که موضع امتها، مشابه
 یکدیگر است. هیچ پیامبری نبوده است مگر آنکه مجرمان، در قبال دعوت او به پرستش
 خدای یگانه، تکبر و رزیده، موضع دشمنی در پیش گرفتند، و به انکار و تکذیب پیامبر
 پرداختند. همان گونه که خداوند در قرآن فرماید: ﴿و كذلك جعلنا لکل نبي عدواً من الجرمین
 و کفی بربک هادياً و نصیراً﴾ (فرقان/ ۳۱) و در قصه نوح می خوانیم: ﴿قالوا یا نوح قد جادلتنا
 فاکثرت جدالنا فانتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین﴾ (هود/ ۳۲) و در قصه هود خداوند چنین
 می فرماید: ﴿قالوا یا هودا ما جئتنا ببینة و ما نحن بنارکی آلهتنا عن قولک و ما نحن لک بمؤمنین. ان
 نقول الا اعتزیک بعض آلهتنا بسوء﴾ (هود/ ۵۳-۵۴) و در قصه صالح با قومش (ثمود) قرآن
 چنین حکایت می کند: ﴿قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجواً قبل هذا اتنهنا ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا
 لقی شک مما تدعونا الیه مریب﴾ (هود/ ۶۲)

و همچنین در رابطه با سایر انبیاء الهی قرآن موقف مخالفین و نسبت های ناروای
 آنها را بیان می کند: ﴿کذلك ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون﴾
 (ذاریات/ ۵۲)

سازگاری مستحکم میان ادیان و شرایع الهی «احکام و دستورات کلی»:

هیچ یک از ادیان الهی با دین دیگر تعارض و تصادمی ندارند، بلکه رابطه‌ای تنگاتنگ میان ادیان الهی وجود دارد. زیرا منبع این ادیان یکی است. و رسالت هر پیامبر تکمیل کننده رسالت پیامبر پیشین است، و هر پیامبر مردم را به سوی ایمان به رسالت خویش و تصدیق آنچه پیامبر پیش، از جانب خدا آورده است دعوت می کند. بنا بر این موردی برای اختلاف وجود ندارد. خداوند در قرآن مجید می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ (شوری/۱۳) و همچنین در ارتباط خاصی که بین دین حضرت ابراهیم عليه السلام «ابوالانبیاء» و دین خاتم الانبیاء حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم، و دین محمد صلى الله عليه وآله وسلم و ادیان بنی اسرائیل است چنین می فرماید: ﴿أَنْ هَذَا لَقِيَ الصَّحْفَ الْأُولَى. صَحْفَ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ (اعلیٰ/۱۸-۱۹) و می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْكُمُ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ﴾ (حج/۷۸) و می فرماید: ﴿أَنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و خداوند از تمامی انبیاء عليهم السلام عهد و پیمان گرفته است بر اینکه به خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم ایمان آورند و او را پیروی کنند و از یاورانش باشند. و این همان ارتباط عمیق و محکم بین تمامی ادیان و انبیاء الهی است. خداوند در قرآن چنین می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَبُكُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ أَصْرِي قَالُوا أَقْرَبْنَا قَالَ فَأَشْهَدُوا وَإِنَّا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (آل عمران/۸۱) عسر انجام پیامبران و فرجام کافران: یکی از اهداف قصه های قرآن بیان این حقیقت است که پیروزی نهائی، سرنوشت پیامبران گرامی، و هلاکت و نابودی سرانجام تکذیب کنندگان آنها است. این حقیقت برای تقویت موضع انبیاء و شادی خاطر آنان بیان میشود. زیرا خداوند چشم آنان را با نابودی مکذبین و مجرمان در همین دنیا، روشن می کند و دین آنان را یاری و دعوتشان را موفق و در نهایت آنان را بر دشمنانشان پیروز می گرداند. در بیان این هدف خداوند تقویت قلب و ثبات قدم پیامبر اکرم و ایمان آوردن گان را تعقیب می کند در قصه های نوح و نجات او و مؤمنان و غرق شدن تکذیب کنندگان، ابراهیم و نجات او از آتش و حيله کافران، لوط و نجات او و هلاکت قومش، موسی و نجات او، برادرش و قومش و نابودی فرعون و لشکرش و سایر انبیاء الهی ... همه جا خداوند از پیروزی پیامبران و مؤمنان و نابودی دشمنانشان سخن می گوید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَاتِ مَوَاقِعَ لِيُزَيِّفُوا أُمَّةً يُضَلِّمُونَ﴾ (عنکبوت/۳۹-۴۰) و هدف نهائی اطمینان و ثبات قلب برای پیامبر و تذکر برای مؤمنان است ﴿وَكَلا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَنْ قَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَاتِ مَوَاقِعَ لِيُزَيِّفُوا أُمَّةً يُضَلِّمُونَ﴾ (هود/۱۲۰)

۷- بیان قدرت پروردگار در امور خارق العاده: یکی دیگر از هدفهای قصه های قرآن، بیان قدرت لایزال الهی بر انجام کارهای خارق العاده است: مانند قصه خلقت آدم عليه السلام و ولادت عیسی عليه السلام و گلستان شدن آتش بر ابراهیم عليه السلام و نجات موسی عليه السلام و بنی اسرائیل و عبور آنان از رود نیل و... خداوند متعال در قرآن می فرماید: ﴿ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون﴾ (آل عمران/ ۵۹)

۸- سرانجام خیر و صلاح و عاقبت شر و فساد: از جمله هدفهای قصه در قرآن مجید بیان عاقبت خیر و شر است، مانند قصه فرزندان آدم «هابیل و قابیل»: ﴿واتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الاخر قال لاقلنک قال انما يتقبل الله من المتقین﴾ (مائده/ ۲۷) و مثل قصه سد مأرب، و قصه صاحب دو باغ، و قصه اصحاب اخدود، قصه اهل روستایی که در امان بودند ولیکن کفران نعمت حق کردند، تمامی این قصه ها در رابطه با عاقبت خیر و شر است.

۹- بیان فرق بین حکمت الهی و حکمتی که انسانها می بینند: انسان موجودی عجول است و لذا سریع به قضاوت می نشیند و در حکمت الهی اندیشه نمی کند، مانند قصه موسی و خضر. ۱۰- تصدیق پیامبران پیشین، و زنده نگهداشتن یاد آنان و پاس نهادن به زحمات آنها و ارزشهایی که آفریدند.

۱۱- سرانجام صبر و استقامت «پایداری و شکیائی»: همان ماموریت بسیار سنگینی که به پیامبر صلى الله عليه وآله محول می شود.

۱۲- زنده نگهداشتن یاد حماسه آفرینان، و پاسداران ایمان و عقیده و ارزشهای الهی، انسانی. مانند اصحاب کهف، اصحاب رقیم، مؤمن آل فرعون، آسیه و... ۱۳- بیان ارزشها و ضد ارزشها: تشویق انسانها به پاسداری از ارزشهای متعالی و دوری از ضد ارزشها. مانند قصه حضرت یوسف: ﴿رب السجن احب الی مما يدعوننی الیه﴾ (یوسف/ ۳۳)

۱۴- توجه به زندگی آخرت: و آنکه تمام ارزش زندگی آخرت است نه دنیا، و دنیا معبری است که دل نباید بست. همان طور که در جریان جنگ احد، خداوند می فرماید: ﴿منکم من یریدالدنیا ومنکم من یریدالآخرة﴾ (آل عمران/ ۱۵۲) و می فرماید: ﴿تلك الدارالآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا﴾ (قصص/ ۸۳) و هدفهای فراوان دیگری که مجال بیان تمامی آنها نیست، و در تمام آنها پند و اندرز و یادآوری به سعادت ابدی انسان است.^{۳۱}

اینک این پرسش مطرح می شود که آیا هدف قرآن نگارش و بیان تاریخ است یا خیر؟ به عبارت دیگر با توجه به اینکه قصه های قرآن اکثراً بر محور حوادث و وقایع تاریخی

۳۱- شحاته، عبدالله محمود. علوم القرآن، ص ۱۵۹؛ محمد علی صابونی، النبوة والانبياء، ص ۱۰۶؛ سید قطب، التصوير الفني فی القرآن.

استوار است، فقط جنبه هدایتی آن مورد نظر است یا به جنبه تاریخی آنها هم توجه شده است؟ تاریخ تنها وسیله‌ای برای بیان هدف است یا خود نیز موضوعیت دارد؟ پاسخ به این سؤالات در بحث بعدی بیان خواهد شد.

روشهای بیان قصه

متخصصان فن داستان نویسی روشهای گوناگونی را برای بیان قصه ابداع نموده‌اند، لیکن می‌توان تمامی آنها را در دو روش زیر خلاصه کرد:

۱- گاهی نویسنده خود را به جای شخصیت‌های قصه می‌گذارد از آنها و به زبان آنها سخن می‌گوید و اخبار آنها را نقل می‌کند و می‌گوید: «فلانی گفت...» در این قسم شخصیت نویسنده کاملاً محسوس است و او است که از زبان قهرمانان داستانش سخن می‌گوید.

۲- گاهی نویسنده شخصیت‌های داستانش را در مقام حضور قرار می‌دهد. در این روش آنها (شخصیتها) هستند که در حادثه و واقعه پیش می‌روند و سخن می‌گویند. در این قسم شخصیت نویسنده مخفی است و حضور او در هیچ یک از صحنه‌ها احساس نمی‌شود. قرآن در بیان قصه‌های خود از روش اول (روش روایتی) استفاده کرده است به همین جهت می‌بینیم در قصه‌های قرآن اگر چه شخصیتها و قهرمانان داستان از بین رفته‌اند و دوران زندگی آنها سپری گشته است لیکن قرآن به زبان آنها سخن می‌گوید و شنونده سخن آنها را می‌شنود و حرکت آنها را می‌بیند به گونه‌ای که گویا هم اکنون در مقابل دیدگانش حاضرند.

روشهای ویژه قرآن در بیان قصه‌ها

قرآن در بیان قصه‌ها روشهای گوناگونی دارد. اگر چه ممکن است در بعضی از قصه‌ها و یا قسمتی از یک قصه روش بیانی قرآن با روش قصه‌های فنی (ادبی، مصنوع) مطابقت داشته باشد، لیکن در اکثر موارد روش قرآن خاص خود است از جمله روشهای قرآن در بیان قصه‌ها این است که:

۱- نخست خلاصه‌ای از قصه را بیان می‌کند آنگاه به تفصیل قصه را از ابتدا تا انتهای آن می‌آورد مثل بیان قصه اصحاب کهف در سوره کهف.

۲- گاه سرانجام و نتیجه قصه را (هدف) در ابتدا می‌آورد آنگاه به تفصیل از اول تا به آخر قصه را قدم به قدم بیان می‌کند مثل قصه حضرت موسی علیه السلام در سوره قصص و قصه حضرت یوسف علیه السلام در سوره یوسف، که ابتدا خواب یوسف و نتیجه آنرا بیان می‌کند آنگاه به اصل قصه و حوادث آن می‌پردازد.

۳- و در برخی موارد قصه را بدون ذکر مقدمه و یا خلاصه‌ای از آن از ابتدا تا انتها می‌آورد مانند قصه مریم هنگام ولادت عیسی علیه السلام و قصه سلیمان و هدهد و بلقیس در سوره نمل.

۴- و در بعضی از موارد قصه را در حالت بیان تمثیلی می آورد مانند قصه ابراهیم و گفتگوی او با قومش هنگام شکستن بتان و گفتگوی وی با فرزندش هنگامی که مأمور به ذبح شد و همکاری آن حضرت با فرزندش اسماعیل در بناء کعبه در سوره بقره.
۵- گاهی قرآن قصه ها را به صورت تقطیع (بیان قسمت قسمت) می آورد و در ذکر هر قسمت ترتیب (زمانی یا مکانی) را رعایت می کند مانند قصه حضرت مریم از تولد او تا تولد فرزندش عیسی علیه السلام.

۶- گاهی قصه را به صورت تقطیع می آورد و در ذکر قسمتها ترتیب (تقدم و تأخر زمانی) رعایت نمی شود. مانند قصه حضرت موسی علیه السلام در سوره طه

۷- گاهی قرآن در بیان یک قصه از تکرار استفاده می کند مثل قصه آدم علیه السلام، موسی علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، عیسی علیه السلام و ... که در سوره های مختلف آمده است لیکن این تکرار ظاهری است و از جهت مقصود و یا جنبه موعظه و عبرت، تکرار نیست.^{۳۲}

۸- گاه نام شخصیت (قهرمان) قصه ذکر می شود مانند قصه موسی، ابراهیم و یوسف علیهم السلام و گاه نامی از شخصیت بیان نمی شود مانند قصه خضر علیه السلام و مؤمن آل فرعون. روش قرآن در بیان قصه ها بدان پایه متنوع است که این مختصر مجال بیان همه آنها نیست.

قرآن مطمئن ترین سند تاریخ

وقایع نگاری - تاریخ - اگر چه امری بسیار مهم، با ارزش و دارای منافع فراوان برای جوامع بشری است، لیکن متأسفانه در طول تاریخ دو عامل اساسی آن را به انحراف از مسیر واقعی کشانده و به باطل گویی و دروغ پردازی سوق داده اند.

عامل اول: حکومت های قدرتمند و مسلط در هر زمان کوشش داشته اند تاریخ آن گونه نوشته شود که منافع آنها را در بر داشته باشد و از نگارش و افشای حقایقی که به ضرر آنهاست و یا سبب کاهش توانمندی حکومت می شود، جلوگیری کرده اند. این امر برای هر متنبعی در تاریخ زمان خود و گذشته روشن می شود و شبهه ای در آن نیست که اکثر نگارش های تاریخ محکوم قدرت زورمندان بوده است.

عامل دوم: تمامی نویسندگان و یاروایان در نگارش و نقل تاریخ احساسات و عواطف و تعصبات قوی خود را دخالت داده اند. هر تاریخ نگار، به گروهی و یا دینی و مذهبی وابسته بوده است و در نگارش تاریخ احساسات مذهبی و تعصبات شدید گروهی خود را، خواسته یا ناخواسته نشان داده است به همین جهت می بینیم کتابهای تاریخ از قضاوت های نویسندگان آکنده است.

عوامل دیگری نیز برای فاسد شدن تاریخ بوده است از قبیل نبودن وسائل ثبت، نقل، تألیف و حفظ از تغییر و یا مفقود شدن اسناد حوادث تاریخی در گذشته. امروز اگر

چه با وسائل ارتباط جمعی این مشکل برطرف شده؛ لیکن مشکل اساسی دیگری نیز جهان را فرا گرفته است و آن دخالت سیاست در تمامی شوئون زندگی بشر است. دنیای امروز ما بر محور سیاست می چرخد و با تغییر سیاستها، بیان اخبار و نگارش آن نیز تغییر می یابد. این مشکل باعث سوء ظن به تاریخ شده، به شکلی که آن را در لبه پرتگاه قرار داده است. این است حال تاریخ و آنچه سبب فساد در آن گردیده به نحوی که هرگز قابلیت اصلاح شدن را ندارد.

قرآن کریم که کلام وحی الهی است محفوظ از هرگونه تعصب، احساسات و فشارهای خارجی می باشد. بنابراین هرگز در آن لغزش، دروغ و تحریف حقایق نیست و آنچه را نقل می کند عین واقع است. اگر چه قصه ها و سرگذشت های قرآن به منظور تاریخ نگاری نیامده است لیکن آنچه را قرآن بیان کرده می تواند محکمترین و مطمئن ترین سند برای نگارش تاریخ قرار گیرد.

عبدالکریم خطیب می نویسد:

«القصص القرآنی کله عرض لاحداث التاريخية مضی بها الزمن ... فهو - والامر كذلك - وثيقة تاريخية من اوثق ما بین یدی التاريخ من وثائق، فیما جاء فيه من اشخاص واحداث وما يتصل بالاشخاص والاحداث من امکنه وازمنه»^{۳۳} و محمد عبدالله دراز در این خصوص چنین می آورد: «لاریب فی ان القرآن الکریم کمصدر تاریخی، انما هو اصدق المصادر واصحها علی الاطلاق فهو موثوق السند، ثم هو قبل ذلك وبعده کتاب الله الذی «لاباتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم مجید» (فصلت/ ۴۲) ومن ثم فلا سبیل الی الشک فی صحة نصّه بحال من الاحوال لانه ذو وثاقه تاریخیه»^{۳۴}

در تعارض تاریخ با قرآن کدام مقدم است؟

از آنچه گفته شد روشن می شود که در تعارض تاریخ با قرآن مجید، قرآن مقدم است. زیرا قرآن از جهت سند قطعی است و از آنچه که موجب فساد و یا تغییر واقع می شود منزّه است. لیکن بر سلامت متون تاریخی بشری هیچ سندی نداریم بلکه دلائل فراوانی بر نقص آن و دخالت عوامل مختلف در تغییر و تحریف آن وجود دارد. مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) در این مورد سخنی شیوا دارند:

«و من هنا يظهر ان القرآن الشریف لا يعارض فی قصصه بالتاریخ اذا خالفه، فانه وحی الهی منزّه عن الخطاء مبرئ عن الکذب فلا يعارضه من التاريخ مالا مؤمن له يؤمنه من

۳۳- همان. ص ۳۹.

۳۴- دراسات تاريخية من القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵ به نقل از: مدخل الی القرآن الکریم. محمد

عبدالله دراز، ص ۴۹.

این حقیقت (تقدم قرآن در تعارض با تاریخ) تنها در مورد تاریخ نیست بلکه در تمامی علوم دیگر، مانند فلسفه تاریخ، علوم طبیعی، علوم فلکی و... جاری است. یعنی در تمامی این موارد به نظر ما سخن قرآن مقدم است. زیرا علوم مذکور تجربی هستند و از حتمیت برخوردار نیستند. و اینکه مدعای قرآن در این گونه مسائل هنوز به اثبات نرسیده دلیل بر بطلان آن نیست - عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود - چه فراوان بوده است عقائدی در علوم طبیعی و یا فلکی که با گذر زمان، عقائدی نو بر آنها خط بطلان کشیده است و چه بسا در آینده نیز بر روی عقائد موجود هم خط بطلان کشیده شود. (والله العالم) رشید رضا می گوید:

اگر فرض کنیم مسائل تاریخی با آنچه در قرآن آمده است مطابقت نداشته باشد، ایرادی بر قرآن نیست. زیرا این مسائل بذاته مقصود و مراد قرآن نبوده است. بلکه هدف قرآن توجه نفوس بشری به استفاده از این قضایا و عبرت و موعظه و هدایت است.^{۳۶}

این نظریه صحیح نیست زیرا رشید رضا با این سخن پذیرفته است که ممکن است در قرآن از وقایعی سخن گفته شود که حقیقت خارجی نداشته بلکه به منظور بهره برداری در جهت هدایت انسانها ذکر شده اند. این سخن شباهت دارد به سخن مدعیان وجود اساطیر - افسانه - در قرآن، لیکن همان گونه که قبلا هم گفتیم خداوند متعال نیازی به استفاده از قصه های مخترعه ندارد و ذات قادر او از چنین نسبتی منزّه است. بلکه پروردگار عالم آنچه از قصه های گذشتگان را که در قرآن آورده است عین واقع است چرا که او بر تمام اشیاء احاطه دارد و دانا است. بنابراین در تعارض تاریخ با قرآن و یا سایر علوم سخن قرآن مقدم و سندی استوار و اطمینان آور است.

بررسی تطبیقی سه قصه در تورات و قرآن

۱- قصه عذاب قوم لوط

۱/۱- روایت تورات

در تورات آمده است:

«و خداوند در بلوستان ممری بر وی «ابراهیم» ظاهر شد... ناگاه چشمان خود را بلند کرده دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند... به استقبال ایشان شتافت... و گفت: ای مولی اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بنده خود مگذر، اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته در زیر درخت بیارامید، و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید... گفتند آنچه گفتی بکن...»

۳۵-المیزان، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳۶-الاسلام والحدائنه ص ۲۶۸.

پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند... گفت البته، نزد تو خواهیم برگشت و زوجهات ساره را پسری خواهد شد... و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود، پس ساره در دل خود بخندید... و خداوند به ابراهیم گفت: ساره برای چه خندید و گفت: آیا فی الحقیقه خواهم زائید و حال آنکه پیر هستم؟ مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است... پس آن مردان از آنجا بر خواسته متوجه سدوم «شهر حضرت لوط» شدند... و خداوند گفت: آیا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم پس خداوند به وی گفت: چون که فریاد سدوم و عموره زیاد شده است و خطایای ایشان بسیار گران، اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده بالتمام کرده‌اند والا خواهم دانست... ابراهیم نزدیک آمده گفت: آیا عادلان را با شریر هلاک خواهی کرد؟

گفت: خشم خدا افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده نفر در آنجا یافت شوند، گفت: به خاطر ده آنرا هلاک نخواهم ساخت... آنگاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از حضور خداوند آسمان بارانید. و لوط از صوغر^{۳۷} بالا آمد، و با دخترانش در کوه ساکن شد، زیرا ترسید که در صوغر بماند، پس با دو دخترش در غاری سکنی گزید، دختر بزرگ به دختر کوچک گفت: پدر ما پسر شده و مردی بر روی زمین نیست که به عادت اهل جهان با ما درآمزد بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همبستر شد و او از خوابیدن و برخاستن دختر آگاه نشد، در روز دیگر بزرگ به کوچک گفت: امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو باوی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. آن شب نیز پدر خود را شراب نوشاندند، و دختر کوچک با وی همخواب شد، و او از خوابیدن و برخاستنش آگاه نشد... آن دختر بزرگ پسری زائید و او را «مؤاب» نام گذارد، و او تا به امروز پدر مؤابیان است، دختر کوچک نیز پسری زائید و او را «بنی عمی» نام نهاد و او تا بحال پدر بنی عمون است.^{۳۸}

۱/۲- روایت قرآن:

همانا آمدند فرستادگان ما ابراهیم را به مژده، گفتند سلام بر تو، گفت سلام. پس (ابراهیم) درنگ نکرده، بیاورد گوساله‌ای بریان؛ و هنگامی که

۳۷- «صوغر» اسم دهکده‌ای است که پس از نزول عذاب، لوط بدانجا پناهیید - قاموس کتاب مقدس.

۳۸- سفر پیدایش، باب ۱۸ - ۱۹، آیه ۳۰.

دید دستهایشان نمی‌رسد به سوی آن (طعام) ناشناسشان گرفت، و برداشت از نزد ایشان (طعام را) در حالت ترس. گفتند: نترس که ما فرستاده شدیم به سوی قوم لوط. و زنتش ایستاده بود (ساره همسر ابراهیم) پس بخندید، پس ما بشارت دادیمش به اسحق و از پس اسحق، یعقوب. (ساره) گفت: ای وای، آیا بزایم و حال آنکه منم پیری فرتوت، همانا این چیزی شگفت است. گفتند: آیا شگفت مانی تو (ای ساره) از کار خدای، رحمت خدا و برکتهای او بر شما خاندان است، همانا او است (خدای) ستوده ارجمند. تا گاهی که برفت از ابراهیم ترس، و بیامدش مژده، می‌ستیزد با ما درباره قسوم لوط. همانا ابراهیم بردباری نالان و زاری کننده است. ای ابراهیم درگذر از این «مجادله درباره قوم لوط» همانا پیامده است دستور پروردگار تو، و همانا ایشان (قوم لوط) را بیاید عذابی نابازگردانیده. و هنگامی که آمد فرستادگان ما لوط را، به رنج شد از ایشان، و تنگ آمدش به سبب ایشان تاب و توان، و گفت: این است روزی سخت و خشم آگین. و بیامدندش قومش در حالی که می‌شتافتند به سوی او، و از پیش بودند که انجام می‌دادند بديها را، گفت: ای قوم اینک دخترانم پاکیزه‌ترند برای شما، پس بترسید خدا را و خوارم نسازید در نزد میهمانانم، آیا نیست در میان شما مردی خردمند؟ گفتند: تو دانی، نیست برای ما در دخترانم کامی، و هرآینه تو می‌دانی ما چه خواهیم. گفت: کاش مرا بر شما نیزونی بود یا پناه می‌بردم به پایگاهی سخت و محکم. (میهمانان) گفتند: ای لوط مائیم فرستادگان پروردگار تو، هرگز (قوم تو) نرسند به تو، پس کوچ کن با خاندان خود در پاره‌ای از شب و روی برنگرداند از شما هیچ کس، جز زنت که همانا او (خداوند) رساننده است وی را آنچه ایشان (قوم تو) را رسد. همانا وعده گاه آنان بامداد است، آیا بامداد نزدیک نیست؟ پس چون بیامد دستور ما قرار دادیم روی آنرا زیر آن و باریدیم بر آن سنگهایی از سجیل (سنگ گل) به رشته کشیده. نشان دارانی نزد پروردگار تو نیست آن از ستمگران به دور.^{۳۹}

۱/۳ تحلیل قصه تورات

همان گونه که خواندیم تورات قصه نزول ملائکه بر ابراهیم و مژده فرزند به ساره و ابراهیم ﷺ و خبر از عذاب قوم لوط و دیدار با لوط و خروج از دهکده را طبق روش همیشگی خود به شکلی بسیار ناپسند و ناروا که با روح مکاتب الهی و سیره انبیاء ﷺ

سازگاری ندارد، مطرح می‌سازد و از نسبت دادن هر گونه انحراف به پیامبران الهی ﷺ و زیر پا گذاردن اصول اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی، پرهیزی ندارد. به عنوان نتیجه قصه تورات می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- خداوند جسمی قابل رؤیت تلقی شده است، از آسمان نازل شده، در میهمانی ابراهیم ﷺ شرکت می‌کند. ابراهیم پای او را می‌شوید و او - خداوند - از گوساله بریان می‌خورد.
۲- در ابتدا خداوند برای نظر ابراهیم در صورت سه مرد ظاهر می‌شود، ولی پس از مدتی ابراهیم خطاب مفرد می‌کند و می‌گوید: «ای مولی اگر منظور نظر تو شده‌ام» و باز دو باره خطاب جمعی می‌کند و می‌گوید: «پاهای خودتان را بشوئید.» آیا آنها انسان بودند یا فرشته یا خدا؟ به نظر تورات که خدا بودند! حال فرشته بودند یا خدا چگونه می‌توان تصور کرد که غذا خوردند؟!۹

۳- نسبت نادانی به خداوند داده است و می‌گوید: «اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق فریادی که به من رسیده بالتمام کرده‌اند والا خواهم دانست...» عجیب است که خداوند تا نازل نشود و به سراغ قوم نیاید نمی‌داند!

۴- اما پس از نزول عذاب بر قوم لوط، تورات وقاحت را به بالاترین درجه رسانده و بی‌شرمانه به پیامبر سختکوش پروردگار حضرت لوط ﷺ اولاً نسبت ناروای شرب خمر و مستی می‌دهد، ثانیاً نسبت دو زنا آن‌هم با دختران خود در حال مستی. و به دختران پاك آن حضرت هم نسبت فحشاء داده و آنان را هم به گناه مست کردن پدر و هم به گناه زنا با پدرآلوده است آیا این عمل را یک فرد عادی مرتکب می‌شود که تورات به پیامبر خدا حضرت لوط ﷺ نسبت می‌دهد؟!۹

شگفت‌تر آنکه از نسل لوط دو پسر برای آن دو دختر به عمل آمده (دو پسر زنازاده) که یکی سر سلسله طایفه مهم «مؤایبان» و دیگری «بنی عمون» شده‌اند.

۱/۴ - تحلیل قصه قرآن:

لوط اولین کسی بود که به حضرت ابراهیم ﷺ ایمان آورد و از شهر خود «کلدان» به فلسطین هجرت کرد^{۲۰} و در شهر سدوم مسکن گزید. مردم شهریت پرست و بدکار بودند، زنان خود را رها کرده با پسران معاشرت می‌کردند. لوط از جانب پروردگار مأموریت یافت که آنان را هدایت کند و از این عمل زشت بازشان دارد.^{۲۱} هر چند حضرت بیشتر می‌گفت، کمتر اثر می‌کرد تا آنکه حضرت وعده عذاب داد. قوم لوط گفتند: اگر تو راست می‌گوئی به پروردگارت بگو ما را عذاب کند و او را تهدید کردند و گفتند اگر از این (تبلیغات) حرفها دست برداری تو را از شهر بیرون می‌کنیم^{۲۲}

۴۰- عنکیوت ۲۶ / .

۴۱- عنکیوت ۲۸ / .

۴۲- شعراء ۱۶۷ / .

بالاخره مواعظ لوط اثر نبخشید و عذاب الهی مسلم شد. و همان گونه که ملاحظه شد ابتدا فرشتگان مأمور عذاب بر حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شدند. ابراهیم ابتدا ندانست آنها فرشته اند، گمان کرد انسان هستند لذا برای آنان طعام آماده می کند و چون آنها از غذا نخوردند ابراهیم به وحشت افتاد، گفتند ترس ما فرستادگان پروردگاریم که مأموریت عذاب قوم لوط را داریم. همچنین بشارتی از جانب پروردگار برای تو وهمسرت که به زودی خداوند فرزندی صالح به تو خواهد داد. از آن پس آمدند و به لوط گفتند تو و مردم با ایمان از شهر خارج شوید. و چون همسر لوط به خدای ایمان نیاورد و راهی غیر از راه لوط گزید با سایر قوم هلاک می شود.

بنا بر این در قرآن موارد ذیل مشاهده می شود:

- ۱- فرستادگان، ملائکه پروردگار بودند و لذا غذا نخوردند.
 - ۲- دامن پیامبران از هر گونه آلودگی پاک است و خداوند همیشه یاور آنان بوده و آنان را در مشکلات کمک می کند.
 - ۳- از زبان پروردگار در قرآن مجید پیامبران علیهم السلام به صفات ویژه ﴿ان ابراهیم حلیم اواه منیب﴾ (هود/۷۵) توصیف می شوند.
 - ۴- همه امور نزد پروردگار معلوم است و او است که بر اساس احاطه به عالم و اطلاع از افعال سوء مکلفین و سرباز زدن آنان از پذیرش موعظه پیامبران فرمان عذاب را صادر و عذاب را نازل می کند.
- بنا بر این تفاوت بسیار آشکار بین بیان قرآن مجید و تورات وجود دارد و حال چگونه عده ای نا آگاه و یا مغرض ادعا می کنند قصه های قرآن برگرفته از تورات یا انجیل است. اگر چنین می بود از همان تناقضات، خرافات و تهمت های ناروا حداقل یک یا دو مورد در قرآن یافت می شد. پس این حقیقت کاملاً آشکار است که قرآن کلام خدا و از ناروا و اختلاف منزّه است.

۲- قصه حضرت ایوب علیه السلام

۲/۱- روایت تورات

تورات می گوید:

«ایوب از بلاها آنقدر ناراحت شده بود که چنین بی تابی می کرد: ... پس بدانید که خدا دعوی مرا منحرف ساخته^{۴۳} و به دام خود مرا احاطه نموده است. اینک از ظلم تضرع می نمایم^{۴۴} و استغاثه می کنم و دادرسی نیست. طریق مرا حصار نموده و بر راههای من تاریکی را گذارده است. جلال مرا از

۴۳- در بعضی از نسخ تورات آمده: ای مردم، خدا مرا وازگون کرده».

۴۴- در آن نسخه آمده: «از ظلم او داد می زنم».

من کنده است. وتاج از سر من برداشته، مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. ومثل درخت، ریشه امید مرا کنده است. ومرا یکی از دشمنان خود شمرده است... برادرانم را از نزد من دور کرده است... چرا مثل خدا بر من جفا می کنید و از گوشت من سیر نمی شوید...»^{۲۵}

۲/۲ روایت قرآن

«و بنده ما ایوب را یاد کن، آنگاه که پروردگارش را ندا کرد: که شیطان رنج و عذابی به من رسانیده است... ما او را شکیبیا یافتیم، خوب بنده ای است (ایوب) همانا او بسیار بازگشت کننده است - به سوی پروردگارش -»^{۲۶}

۲/۳ تحلیل قصه تورات

طبق شیوه مرسوم تورات از زبان پیامبر خدا حضرت ایوب علیه السلام، به خداوند نسبتهایی داده می شود که مورد پذیرش هیچ خردمندی نیست. همچنین چهره ای از ایوب ترسیم می کند که به ضعیف ترین انسانها می ماند. نتیجه قصه تورات این است که:

۱- خداوند منحرف کننده دام گستر، ظالم و سدا راه است، پیامبرش را رسوا می کند و او را نومید می سازد، پیامبرش را دشمن خود دانسته، بر او جفا می کند. شگفت آن است که از قول پیامبر چنین نسبتهای ناروایی به خداوند داده شده است، نه از بیان یک کافر، مشرک و یا منحرف از دین.

۲- پیامبر خدا - ایوب - بی تالی می کند، از خدای خود شاکمی است، و خود را هلاک شده می داند.

مشاهده می کنیم در تورات چگونه پیامبری و چگونه خدای ترسیم می شود

۲/۴ - تحلیل قصه قرآن

قرآن مجید همچون دیگر موارد، ابتدا توصیفی از حضرت ایوب ارائه می کند: بنده ای است نیکو، شکیبیا، پناه برنده به خدا، بسیار بازگشت کننده به سوی پروردگار. حتی در مورد بیماری خود به پروردگارش عرضه می دارد که «شیطان مرا وسوسه می کرده است که اگر خدا تو را دوست می داشت بیمار نمی ساخت» سپس می گوید «خدایا به تو پناه می برم از شر وسوسه شیطان».

قرآن خداوند را نسبت به پیامبرش ایوب علیه السلام (و سایر انبیاء) مهربان، بخشاینده، پشتیبان، یار و مددکار معرفی می کند که هیچ گاه بندگان، بویژه پیامبران را فراموش نمی کند و از

۲۵- کتاب ایوب، باب ۱۹، آیه ۶- ۲۳.

۲۶- سوره ص ۴۱ / - ۴۴.

یاری آنان دریغ نمی ورزد. تفاوت میان دو نگرش قرآن و تورات به قصه های انبیاء علیهم السلام و توصیف آنان چه قدر متفاوت است. با این تفاوت نگرش قرآن و تورات، چگونه می توان پذیرفت که قصه های قرآن از تورات و یا انجیل اقتباس شده باشد؟

۳- قصه حضرت داود علیه السلام

۳/۱- روایت تورات

تورات می گوید:

«وقت غروب داود از بسترش برخواست و بر پشت بام خانه ملک گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خود را شستشومی کرد، و آن زن بسیار خوب صورت و خوش منظر بود، و داود فرستاد و درباره آن زن استفسار کرد، کسی گفت که آیا «بت شیع»^{۴۷} دختر «الیعام» زن «اوریاہ حتی»^{۴۸} نیست؟

و داود ایلچیان را فرستاد و او را گرفت، و او نزد وی آمده، داود با او خوابید. و او بعد از تمیز شدن از نجاستش به خانه خود رفت، و زن حامله شده فرستاد و داود را مخبر ساخته که حامله هستم، و داود به «یوآب»^{۴۹} فرستاد که «اوریاہ حتی» را نزد من بفرست، و یوآب، اوریاہ را نزد او فرستاد. و اوریاہ نزد وی آمد، و داود از سلامتی یوآب و سلامتی قوم و از خوش گذشتن جنگ پرسید. و داود به اوریاہ گفت: به خانه ات فرود آی و پاهایت را شستشو نمای، و اوریاہ از خانه ملک بیرون رفت و از عقبش مجموعه طعام از ملک بیرون رفت. اما اوریاہ در دهنه خانه ملک با سایر بندگان آفایش خوابید و به خانه اش فرود نیامد. و هنگامی که داود را خبر داده گفتند: اوریاہ به خانه اش فرود نیامده بود، داود به اوریاہ گفت که آیا از سفر نیامده ای؟ چرا به خانه ات فرود نیامدی؟ و اوریاہ به داود عرض کرد که صندوق و اسرائیل و یهودا، در سایه بانها ساکنند، و آقام «یوآب» و بندگان به روی صحرا خیمه نشینند و من آیا می شود که به جهت خوردن و نوشیدن و خوابیدن با زن خود به خانه بروم؟ به حیات جانم «سوگند» این کار را نخواهم کرد...

و واقع شد که داود صبحدم مکتوبی به یوآب نوشته به دست اوریاہ فرستاد، و در مکتوب بدین مضمون نوشت که: اوریاہ را در مقابل روی جنگ شدیدی

۴۷- «بت شیع» نام زنی است که به گفته تورات، داود او را از پشت بام دید. این زن دختر «الیعام» یکی از صاحب منصبان عبرانی بوده است.

۴۸- «اوریاہ حتی» یکی از افسران ارشد لشکر داود بود.

۴۹- «یوآب» فرمانده لشکر داود بود.

بگذارید و از عقبش پس بروید، تا که زده شده، بمیرد (کشته شود).
 و چنین شد بعد از آنی که یوآب شهر را ملاحظه کرده بود، اوریاہ را در
 مکانی که می دانست مردمان دلیر در آن بوده باشند، در آنجا گذاشت،
 و مردمان شهر بیرون آمده با یوآب جنگیدند، و بعضی از قوم، بندگان داود
 افتادند و «اوریاہ حتی» نیز مرد... زن اوریاہ شنید که شوهرش مرده است
 و به خصوص شوهر عزاداری نمود و بعد از انقضای تعزیه داود فرستاد او را
 به خانه اش آورد که او زنش شد... اما کاری که داود کرده بود در نظر خدا
 ناپسند آمد.^{۵۰}

دنباله داستان را تورات چنین می آورد:

«خداوند ناٹان را یکی از پیامبران بنی اسرائیل و مشاور داود» نزد داود
 فرستاد، و گفت در شهری دو آدم بودند یکی غنی و دیگری فقیر، غنی
 گوسفند و گاو بسیار داشت، و فقیر را جز یک بره کوچک نبود، مسافری نزد
 غنی آمد، او دریغ کرد که از گوسفندان خود غذا برای میهمان تهیه کند، بره
 مرد فقیر را گرفت و کشت، اکنون چه باید کرد؟ داود سخت خشمگین شد
 و به ناٹان گفت: به خدا سوگند کسی که این کار را کرده مستحق قتل است!
 او باید چهار گوسفند به جای یک گوسفند بدهد! اما ناٹان به داود گفت: آن
 مرد توتی! داود متوجه کار نادرست خویش شد و توبه کرد، خداوند توبه او
 را پذیرفت در عین حال بلاهای سنگین بر سرداود آورد.^{۵۱}

تورات در این قسمت تعبیراتی آورده که قلم از ذکر آنها شرم دارد لذا صرف نظر

می کنیم.

۳/۲ - روایت قرآن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مجمع علوم انسانی

قرآن مجید از داود می گوید:

«و یاد کن بنده ما داود که صاحب نیروها بود، و همانا او بسیار باز گشت
 کننده است... و استوار ساختیم پادشاهی او را و دادیمش حکمت و داوری
 را. و آیارسیده است تو را خبر ستیزنده ها، گاهی که بالا رفتند بر دیوار
 پرستشگاه. هنگامی که وارد شدند بر داود، پس بهراسید از ایشان، گفتند
 نترس ما دوستیزه گیریم که ستم کرده است یکی از ما بر دیگری، پس
 حکومت (قضاوت) کن میان ما به حق و گزافه نگوی، و ما را به راه راست
 زانما باش. همانا این برادر من است که وی را است نودونه گوسفند و مرا

۵۰. تورات، کتاب دوم اشعوییل فصل یازدهم جمله های ۲ تا ۲۷؛ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۹،
 ص ۲۵۰.

۵۱. تورات، کتاب دوم فصل دوازدهم، به نقل از همان مأخذ.

است یک گوسفند، پس گفت به من واگذارش (گوسفند خود را) و سرکشی کرد بر من ذر سخن (بر خواسته خود اصرار ورزید). داود گفت: هر آینه ستم کرده است بر تو به خواستن گوسفندت، به سویی گوسفندان خویش (افزودن بر گوسفندان خویش) و همانا بسیاری از شریکان ستم ورزند برخی از آنها بر برخی دیگر، مگر آنان که ایمان آورند و کردار شایسته کنند، و چه اندکند آنان.

و پنداشت داود که همانا ما آزموده ایم او را، پس آمرزش خواست از پروردگارش و به رکوع در افتاد و بازگشت کرد پس آمرزیدیم برایش این (قضاوت عجولانه) را و هر آینه برای او است نزد ما تقریگاهی و نکو بازگشتگاهی. ای داود ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم، پس حکم ران میان مردم به حق و پیروی مکن هوس (خواهش نفس) را، که گمراهت کند از راه خدا، همانا آنان که گمراه می شوند از راه خدا، مرایشان را است شکنجه ای سخت، بدانچه فراموش کردند از روز حساب، و بخشیدیم به داود سلیمان را، چه خوب بنده ای است او (داود) همانا او بسیار بازگشت کننده است. ۵۴

۳/۳ - تحلیل قصه تورات:

از کتابی که ساخته و پرداخته دست بشر باشد و از اوام و خیالها و افسانه های باطل رایج در زبان مردم فراهم آمده باشد، جز این انتظاری نمی رود. گویا رسالت تورات آلوده ساختن ساحت مقدس انبیاء الهی ﷺ و صالحان است. حضرت داود ﷺ نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد. اگر چه تورات او را پیامبر نمی داند لیکن برای او به عنوان یکی از پادشاهان عادل و صالح موقعیتی و الا قاتل است و لذا یکی از کتابهای تورات «مزامیر داود» نام دارد، که مجموعه مناجاتهای داود در آنجا گرد آوری شده است؛ لیکن تهمت‌ها و جسارت‌ها و نسبت‌های ناپسندی که در این داستان به داود می دهد داود را در حد یکی از فاسق ترین افراد تنزل می دهد! حال چگونه داود و یا سایر پیامبران و مصلحان بر اساس تعریفهای تورات می توانند الگوی جامعه بشریت و هادی و رهنمای آنان باشند؟! و چگونه مجموعه ای از سخنان و دعا‌های چنین شخصیتی در زمره کتابهای آسمانی قرار می گیرد؟! این پرسشها را باید از نویسندگان کتابهای مقدس پرسید!

نکات داستان داود در تورات:

۱- داود، فردی هوسران و اسیر هوای نفس بوده است!

۲- بر خلاف مقررات الهی و اجتماعی، از پشت بام به منزل اوریاہ حتی می نگرد!

۳- بادیدن زن اوریا، عاشق او شده، توسط قاصدی پیام عشق می فرستد و از او عمل خلاف می خواهد.

۴- با زن شوهردار همبستر شده، او را آبتن کرده است. در حالی که حرمت زنا از نظر تورات مسلم و حکم آن هم قتل است. تورات در سفر لاویان باب ۲ آیه ۱۰ می آورد: «و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی کسی که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه، البته کشته شوند.»

۵- برای آنکه خیانت او فاش نشود اقدام به خیانتی دیگر می کند و اوریا را از جبهه جنگ می خواند و به او دستور می دهد که به منزل رفته و با همسرش همبستر شود، و وقتی اوریا امتناع می کند و وفاداری خود را به فرمانده و دوستانش درجبهه جنگ یاد می کند! داود توطئه قتل او را می بیند و در نامه ای محرمانه فرمان می دهد که اوریا را در خط مقدم جبهه جنگ قرار دهند و پشت او را خالی کنند تا کشته شود. و اوریا کشته می شود و داود به کام دل خود می رسد. آیا هیچ خردمندی چنین قصه بی پایه ای را باور می دارد؟! چگونه یک افسر دست پرورده داود آنقدر باوفاست که حاضر نیست با همسر حلال خود نزدیکی کند و وجدانش ناراحت است که او در پشت جبهه به عیش و عشرت نشیند و دوستانش در صحنه خطرات جنگ باشند؟! اما داود که پیامبر خدا و دعوتگر مردم به صلاح و پرهیزگاری است، از اوریا کمتر باشد و به حدی اسیر هوای سرکش نفس باشد که از زن شوهردار آن هم یکی از افسران خدمتگزار در جبهه جنگ نگذرد! و آنگاه توطئه قتل افسر با ایمان و باوفای خود را اجرا نماید تا به کام دل رسد؟!

هرچند تورات داود را پیامبر نمی داند، ولی او را پادشاهی عادل با مقامی بس ارجمند و بنیان گذار معبد بزرگ بنی اسرائیل معرفی می کند.

و جالبتر آنکه یکی از کتابهای معروف تورات کتاب «مزامیر داود» مناجاتهای او است. آیا نمایسته است مناجات و سخنان چنین شخصی «که تورات او را توصیف کرد» در لابلای کتابهای آسمانی قرار گیرد؟!

۶- کسی برای دادخواهی نزد داود نیامده است، بلکه یکی از پیامبران بنی اسرائیل (مشاور داود) داستان ثروتمند و فقیر را به صورت مثالی برای پند و اندرز داود ذکر می کند.

۷- داود نخست آن مرد غنی را مستحق قتل می داند. (آیا برای یک گوسفند حکم قتل صادر می شود!؟)

۸- بلافاصله حکمی دیگر برخلاف حکم اول صادر می کند و می گوید عوض یک گوسفند چهار گوسفند بدهد!

۹- داود به گناه خود در مورد خیانت به همسر اوریاہ اعتراف می کند!

۱۰- خداوند او را عفو می کند! (آن خیانت و جنایت بسادگی عفو می شود!)

۱۱- در عین حال که داود مورد عفو خداوند قرار گرفته است مورد مجازات و بلاهای عجیبی قرار می گیرد.

۱۲- آن زن «بت شبع» با چنان سابقه ای مادر پیامبر الهی حضرت سلیمان می شود!

۳/۴- تحلیل قصه قرآن:

قرآن مجید که همواره دامن پیامبران الهی را از هر پیرایه ای آراسته و برای آنان مقام عصمت را ثابت می داند، قصه را همان گونه که واقع شده است نقل می کند. نه تنها حضرت داود را به چیزی متهم نساخته است بلکه با صفاتی برجسته او را می ستاید. آنچه از آیات قرآن در خصوص حضرتش استفاده می شود عبارت است از:

۱- در قرآن مجید سخنی از ماجرای ازدواج داود با همسر اوریاہ نیامده است، بنابراین این از دیدگاه قرآن نمی توان نسبت به آن قضیه اظهار نظری کرد. در روایات مطالبی پیرامون این قضیه آمده است که برخی از آنها قطعاً از اسرائیلیات است و نمی توان به آنها اعتماد کرد؛ و برخی دیگر از روایاتی است که با عقل و منطق قرآن سازگار است. مثلاً در روایتی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل است که آن حضرت به علی بن جهم فرمودند: شما درباره داود پیامبر خدا چه می گوئید؟! او در جواب همان قصه تورات را نقل کرد! حضرت رضا علیه السلام با عصبانیت و ناراحتی دستی به پیشانی خود زد و فرمود:

«انا لله وانا اليه راجعون لقد نسبتم نبيا من انبياء الله الى التهاون بصلاته حتى خرج في اثر الطير، ثم بالفاحشة ثم بالقتل؟!» شما پیامبری از پیامبران خدا را به سستی بر نمازش نسبت دادید، تا آنجا که دنبال پرنده ای (همچون کودکان) رفت، سپس او را به فحشاء و بعد از آن به قتل انسان بی گناهی متهم ساختید.

علی بن جهم پرسید پس گناه داود چه بود که از آن استغفار کرد و قرآن به آن اشاره دارد؟ امام فرمود: عجله ای که داود در امر قضاوت کرد و بدون شنیدن سخن طرف مقابل و بینة یا شهود حکم را بیان کرد.

آنگاه علی بن جهم از داستان اوریاہ می پرسد که چه بوده است؟ امام می فرماید: در آن زمان زنهایی که شوهران خود را از دست می دادند (از دنیا می رفتند یا کشته می شدند) هرگز ازدواج نمی کردند (و در میان مردم هم ازدواج مجدد آنها را ناپسند می داشتند) برای نخستین کسی که خداوند این امر را مباح کرد حضرت داود علیه السلام بود (تا این سنت غلط شکسته شود و جلوی مفساد اجتماعی گرفته شود) لذا داود پس از آنکه اوریاہ کشته شد، همسرش را به عقد خود درآورد. این امر بر مردم سنگین آمد. (به دنبال آن افسانه ها به هم بافته شد).^{۵۳}

علی علیه السلام فرمود:

هر کس را نزد من بیاورند که بگوید داود علیه السلام با همسر اوریاہ ازدواج کرده (در حالیکه شوهر داشته) دو حد بر او جاری می‌کنم. حدی برای (هتک مقام) نبوت، و حدی برای اسلام (نسبت عمل نامشروع به مؤمنی).^{۵۴}

۲- خداوند در قرآن، حضرت داود علیه السلام را به صفاتی برجسته می‌ستاید:

۱- صبر و شکیبائی: به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿اصبر علی ما یقولون واذکر عبدنا داود﴾. (ص/۱۷)

۲- عبودیت و بندگی: مقام عبودیت و بندگی داود را ذکر می‌کند ﴿عبدنا﴾. (ص/۱۷)

۳- دارای قدرت و قوت بود ﴿ذالاید﴾ (ص/۱۷)

۴- بسیار بازگشت کننده ﴿انه اواب﴾ (ص/۱۷)

۵- تسخیر کوهها در تسبیح با او هر صبحگاهان و شامگاهان ﴿سخرنا الجبال معه یسبحن بالعمشی والاشراق﴾ (ص/۱۸)

۶- هم آوازی پرندگان با او در نیایش ﴿والطیر محشورة﴾ (ص/۱۹)

۷- پادشاهی داشت که پایه هایش را استوار ساختیم ﴿وشلدنا ملکه﴾ (ص/۲۰)

۸- به او حکمت دادیم ﴿آیناه الحکمه﴾ (ص/۲۰)

۹- داوری و قضاوت دادیم ﴿وفصل الخطاب﴾ (ص/۲۰)

۱۰- مورد آمرزش قرارش دادیم ﴿فغفرنا له﴾ (ص/۲۵)

۱۱- نزد ما برای او تقربگاهی است ﴿وان له عندنا لزلفی وحسن مآب﴾ (ص/۲۵)

۱۲- خلیفه خدا در زمین ﴿انا جعلناک خلیفه فی الارض﴾ (ص/۲۶)

۱۳- به او موهبت دادیم ﴿ووهبنا لداود سلیمان﴾ (ص/۳۰)

۱۴- به صفت بنده شایسته ستایش شده است ﴿نعم العبد﴾ (ص/۳۰)

۳- قرآن از آزمون بزرگ خداوند نسبت به حضرت داود علیه السلام سخن می‌گوید و ماجرای مخاصمه نزد داود به عنوان امتحان آن حضرت بوده است. خداوند این گونه امتحانها و بلاها را بر پیامبرانش نازل می‌کرده است، تا مقام رضا، تسلیم و اخلاص آنها را به بندگانش بنمایاند، و آنها را الگوی شایسته قرار دهد. روایات فراوانی در این رابطه است که از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم و طالبان را به تفاسیر شیعه ارجاع می‌دهیم.